

# جایگاه شاهنامه فردوسی و اسطوره های آن و آئین شاهنامه خوانی در هویت فرهنگی

## عشایر لر

رضا تاج آبادی ( پژوهشگر و کارشناس ارشد کتابداری و اطلاع رسانی مجتمع آموزشی جهاد کشاورزی استان مرکزی)

تماس 09188601964

محمد رحیمی ( کارشناس ارشد مرکز آموزش عالی شهید بابایی اراک)

سمیه شعبانی ( کارشناس اداره دادگستری شهرستان اراک)

### چکیده:

هدف از ارائه این مقاله تبیین جایگاه و اهمیت شاهنامه فردوسی و اسطوره های آن و آئین شاهنامه خوانی در هویت فرهنگی عشایر لر می باشد.

فردوسی در شاهنامه کلیه جلوه های زندگی اقوام ایرانی را به رشته نظم کشیده است ، جامعه عشایری بین ارزشهای زندگی خود و اشعار شاهنامه تشابه زیادی می بینند به همین دلیل این کتاب تاثیر و کاربرد های بسیاری در نظم و نثر ، گفتار و رفتار ، رزم و بزم و..... آنها داشته است . از آن جایی که بیشتر داستانهای شاهنامه مربوط به زمانی است که ایرانیان تشکیلات سنتی داشته و از راه کشاورزی - دامداری امرار معاش می کرده اند، و از آنجایی که ایلات و عشایر همین شیوه زندگی را تا چندی پیش ادامه داده بودند، گفتار شاهنامه برای آنها کاملاً مأنوس بوده و گیرندگی فراوانی داشته و دارد. جامعه عشایری همانند جامعه باستانی زمان اشکانیان به ارزشهایی چون شجاعت، نیروی جسمی، سواری و تیراندازی، گردن فرازی و بی باکی، گذشت، مهمان نوازی، جوانمردی و تعصب قومی ارج می نهند. بنابراین، بسیاری از گفتارهای شاهنامه گویی در وصف رادمردان عشایر و بیان ارزشها و فرهنگ جامعه عشایری می باشد. شاهنامه خوانی نوعی از خنیاگری به شمار می آید که همواره در میان عشایر به ویژه عشایر لر زبان در طول قرنهای مایه سرگرمی بوده است. سادگی، روانی و حماسی بودن زبان شاهنامه همراه با بیان شیوای آن از صحنه های رزم، دودمان، نسب، خلق و خوی و شیوه های مبارزه، غلبه و شکست پهلوانان در مصاف با دشمنان، با ویژگی های زیستی، فرهنگی و دیگر مناسبات اجتماعی عشایر لر قرابت زیادی ایجاد کرده است. به همین دلیل روایت گری شاهنامه فردوسی و شاهنامه خوانی در میان عشایر لر به شکل یک سنت پایدار درآمده و در طول زمان، کارکردهای مختلف آموزشی و تربیتی، گذران اوقات فراغت، تهییج رزمندگان به هنگام نبرد، حفظ زبان، سنتها و رسوم، برقراری ارتباط با اقوام دیگر، روان درمانی جمعی و

سرانجام نام‌گذاری یافته است. این مقاله به بررسی وجوه مختلف تاثیرگذاری شاهنامه بر هویت ایرانی و فرهنگی و اجتماعی لرها اختصاص دارد.

کلید واژه ها : لرستان، هویت ایرانی ، اسطوره ، شاهنامه و شاهنامه‌خوانی ، عشایر لر، روایت گری ،

## ادبیات لری

### مقدمه

شاهنامه ، اثر جاویدان فردوسی ، بی شک از منابع اصلی شناسنامه و هویت فرهنگی ما ایرانیان است . اگر بگوییم : بدون وجود شاهنامه ، هویت برجسته ی ایرانی با چالش مواجه می شد ، گرچه ممکن است این گفته ، تعصب آمیز تلقی شود ، با این حال سخنی دور از واقعیت نیست چرا که ، ملت هایی بیش از ما و پیش از ما قدمت داشته و می زیسته اند ، اما به واسطه ی نداشتن ستون استواری چون شاهنامه ، یا از هم فرو پاشیده اند یا چنان دچار تحول شده اند ، که بارها زبان و فرهنگ و آیین زندگی شان دستخوش تغییر و دگرگونی شده است . نظم اثر همراه با درک عمیق و زبان شیوای فردوسی ، که ابعاد مختلف زندگی اجتماعی به تمام معنا در آن جاری است در اقصی نقاط ایران با محدوده ی بزرگ فرهنگی خود گسترش یافته و تا قبل از اوج گیری استفاده از وسایل ارتباطات جمعی ، در زمره ی مطرح ترین و پرطرفدارترین کتب ، در بین خانواده های ایرانی بوده است . عشایر کشور به ویژه عشایر لر بنا به دلایلی ، بیش از جوامع دیگر بدان انس و الفت و حتی دلبستگی داشته اند ، تاثیر ژرف شاهنامه ، حتی بین عشایر بسیار کم سواد لرستان ، شگفت انگیز است و نمی توان همتایی برای آن ارایه نمود . کودک لر ، زمانی که دیده به جهان می گشاید ، در آن هنگام که در گهواره آرمیده است ، به شیوه ای ناخودآگاه و ناخواسته با جهان شاهنامه آشنایی می یابد ، مادر لر بیت هایی از شاهنامه را برای خسبانیدن کودک به لالایی برای او می خواند ، کودک پیش از آنکه ، با نام خویشان خود آشنا شود ، با نام های شاهنامه آشنایی جسته است . پس ؛ لر نیازی ندارد برای شناخت شاهنامه به دبستان برود ، دانش بیاموزد یا شاهنامه شناس بشود . شاهنامه در اوست ، با اوست ، از اوست ( کزازی ، 1380 : 15 ) .

هر گاه رفتاری شجاعانه و غیرتمندانه از او سر زده است به رستم تشبیه شده است هر گاه ناجوانمردانه رفتار نموده است ، به شغاد و هر گاه رفتار او از روی سیاست و همراه با موذی گری بوده است ، به پیران بن ویسه . او از ماد بزرگ بی سوادش ، ضرب المثل « نوش داروی بعد از مرگ سهراب » را بارها شنیده است و گریه ی بدون شیون مادرش را برای مرگ سهراب در شب شاهنامه خوانی به کرات شاهد بوده است و ندامت پدر ، و دهان خشک او را پس از شنیدن این تراژدی ، به دفعات حس کرده است . او بهترین اسب رمه را « رخس » می داند و بزرگترین افعی کوهستان ، تداعی کننده اژدهای خوان سوم رستم است . او وارونگی حرف دیو را ، از ماجرای

رستم و اکوان دیو یاد گرفته است. بنابراین، می توان گفت در گذشته ای نه چندان دور، آن گاه که وسایل ارتباطات جمعی حاکمیت نیافته بودند، عشایر لر در « شاهنامه می زیسته اند ».

## تعریف مفاهیم

پژوهش های فراوانی در باب شاهنامه ی فردوسی، توسط پژوهشگران و اندیشه ورزان ایرانی و خارجی انجام گرفته است و توجهات ارزنده ای به تاثیر و بازتاب این اثر پر نفوذ و ماندگار، در تاریخ، ادبیات، اجتماعات و فرهنگ ایرانی مبذول داشته اند؛ اما به طور اخص، چگونگی این تاثیر و تاثر، در « جامعه بشری» به عنوان زیر مجموعه ای از جامعه ی بزرگ ایران کم تر مورد توجه قرار گرفته است. شاید علت این امر را در این بدانیم که شاهنامه پژوهان؛ با جامعه ی عشایری « هم زیستی » و آشنایی کم تری داشته اند. استناد این فرض را در این می دانم که معدود اندیشه ورزانی که در این وادی تفکر کرده و علاقه ای نشان داده اند، لاقلاً خاستگاه و پایگاه اجتماعی اولیه زندگی آنها، عشایر و جوامع قرین عشایر بوده است. با این حال این مقاله در نوع خود پیش درآمدی برای پژوهش در این عرصه باشد. در ابتدا لازم است مفاهیم؛ تعاریف اسمی و مورد قبول این نوشته ارایه شوند:

## عشایر

به جماعتی اطلاق می شود که محور ارتباطات اجتماعی آنها بر اساس خویشاوندی نسبی یا سببی؛ حقیقی یا آرمانی، سازمان یافته است. اعضای این جماعت، به بستگی های قومی خودآگاه بوده و نسبت به حفظ و اعتبار بخشی به آن عصبیت منالی دارند. شیوه ی معاش بخشی از آنان مبتنی بر دامداری متکی به مراتع طبیعی است که کوچندگی یکی از تبعات آن است.

## عشایر کوچنده و نیمه کوچنده

بخشی از عشایر هستند که « کوچ » می نمایند. برخی از آنان در تمام طول سال از سرپناه موقت و چادر استفاده می کنند و برخی از آنان در بیلاق یا قشلاق یا هر دو محل، چون روستاییان، قسمتی از سال را در ساختمان و در روستا زیست می نمایند. به دسته ی اخیر اصطلاحاً عشایر نیمه کوچنده گفته می شود.

## عشایر اسکان یافته

بخشی از عشایر هستند که از کوچندگی دست کشیده و در مراکز روستایی با شهری استقرار یافته اند. غالباً کشاورزی و سپس دامداری، محور اصلی زندگی اقتصادی آنها را تشکیل می دهد. روستاهایی که اکثریت اهالی آنها را عشایر با حفظ ساختار اجتماعی خود تشکیل داده اند؛ روستاهای قبیله ای یا عشایری می گویند.

## کوچ

رفت و برگشت سالیانه خانوار عشایر ، به منظور دست یابی به مرتع ، آب و هوا و تطابق با شرایط اقلیمی مناسب تر است که غالباً همراه با دام و سایر دارایی های منقول ، به صورت جمعی و سازمان یافته در قلمرو معینی انجام می گیرد . این رفت و برگشت علاوه بر جهات اکولوژیکی ، ممکن است دارای جنبه های سیاسی ، اقتصادی ، حقوقی ، نظامی ، امنیتی ، فرهنگی و روانی هم باشد که از ایلی به ایلی یا از طایفه ای به طایفه ای ، میزان تاثیر گذاری و اهمیت آنها متفاوت است و طول مسیر کوچ ، تغییری در مفهوم کوچ نمی دهد .

کوچ برحسب مدت ، جغرافیای قلمرو ، فصل انجام ، ابزار و وسایل حمل و نقل و ... دارای صفات ویژه اختصاصی است ( موسوی نژاد ، 1375 ) .

## دودمان<sup>1</sup>

دودمان ، شامل گروهی از افراد است که خود را از تبار ( پدری یا مادری ) یک نیای مشترک می دانند ... ( گلدکلب ، 1376 : 417 ) این مفهوم که در شاهنامه به کار رفته است با مفهوم « طایفه » و « تیره » در عشایر لر ، بسیار نزدیک است . عشایر ، گاه به جای طایفه کلمه دودمان را نیز به کار می برند .

## هم ساختاری ؛ هم آیینی

منظور شباهت ها و وجوه مشترکی است که بین زندگی عشایر لر و زندگی قهرمان شاهنامه از جهات زبان به مفهوم عام ، شیوه های رزمی ، نحوه ی کوچ و جابجایی چگونگی ساختار اجتماعی و نوع رفتار در مراسم و آیین های اصلی زندگی و ... وجود داشته است .

## شاهنامه در میان عشایر

در مکتب خانه های قدیم، مآهای عشایری کتابهای بوستان و گلستان سعدی و شاهنامه فردوسی را به عنوان متن درس مورد استفاده قرار داده به فرزندان عشایر می آموختند. در این میان شاهنامه در میان عشایر از جایگاه ویژه ای برخوردار بود. محقق و عشایر پژوه ارجمند، آقای دکتر جواد صفی نژاد، در اثر ارزشمند خود، عشایر مرکزی ایران شرح مبسوطی از پیوند ماهوی و عاشقانه عشایر بویراحمد و بختیاری و قشقایی و لرستان با شاهنامه را آورده و مواردی را که خود شاهد آن بود، ذکر کرده است. ایشان نقل می کنند: در تیر ماه 1362 که در منطقه سفیدار در طایفه قاید گیویها بودم در «مالی» به مناسبتی جوانی ابیاتی از شاهنامه را قرائت کرد. نگارنده هم در همان زمینه به جواب پرداخت، کار شاهنامه خوانی بالا گرفت، ناگهان جوان شاهنامه خوان از مجلس که حدود 10 تا 12 نفر در آن حضور داشتند بیرون رفته و داخل یکی از چادرها شد پس از زمان کوتاهی به مجلس بازگشت، مشاهده گردید که نامبرده چقه جنگ پوشیده و تفنگ برنو لوله بلندی به دوش انداخته در مقابل ما نشست، تفنگ را در کنار خود ستون نمود، با یک دست تفنگ را نگه داشته، دست دیگری

<sup>1</sup> - Lineage

را روی گوش خود گذارده با صدای بلند و سوزناکی خواندن مجدد شاهنامه را آغاز نمود و از این خواندن همه حاضرین متأثر شده بودند. سر اوستن هنری لایارد، دیپلمات انگلیسی، که در سالهای 1839-1842 میلادی به ایران مسافرت کرد، پس از شرکت در یکی از مراسم شعرخوانی در ایل بختیاری، تحت تأثیر قرار گرفته و مشاهدات خود را این گونه ذکر کرده است: من بارها در قرارگاه محمد تقی خان شاهد و ناظر مراسم شعر خوانی بودم و متوجه شدم که خواندن اشعار و سرودهای رزمی چه تأثیر عمیقی بر روی مردم کوه نشین بختیاری به جای می گذارد ... آنان تا پاسی از شب در اطراف محمد تقی خان که بر روی فرشی در کنار شعله های آتش نشسته بود جمع می شدند و به آواز شفیع خان که با صدای بلند مشغول خواندن شاهنامه یا داستان خسرو شیرین و سایر شعرای ایرانی مانند حافظ و سعدی بود گوش می دادند ... محمد تقی خان نیز مانند دیگران تحت تأثیر این گونه صحنه ها قرار می گرفت. من یک شب در اندرون شاهد بودم که هنگامی که یکی از داستانهای مورد علاقه اش خوانده می شد مانند یک طفل شروع به گریه نمود. وقتی من در نهایت تعجب به او گفتم شما در جنگهای بسیار شرکت جستید و دشمنان فراوانی را به دست خود به قتل رساندید، چگونه از شنیدن چند بیت شعر این چنین منقلب می شوید؟ در پاسخ گفت: صاحب، نمی توانم جلو اشکهایم را بگیرم، این اشعار قلب مرا می سوزاند.

### آئین شاهنامه خوانی عشایر

شاهنامه خوانی نوعی از خنیاگری به شمار می آید که همواره در میان عشایر بویژه عشایر لر زبان در طول قرنهای مایه سرگرمی بوده است. شاهنامه خوانی در بین ایلات لرستان بوسیله بعضی افراد با سواد انجام می گرفت. اما شاهنامه خوانان ایلپاتی برخلاف خنیاگران سنتی و نقالان شهری از راه شاهنامه خوانی امرار معاش نمی کنند. هرچند بعضی از سران ایلات همواره شاهنامه خوانان را در دستگاه خود نگه می داشتند که به هنگام بزم و رزم به شاهنامه خوانی می پرداختند. با این حال، هر فرد باسواد و حتی افراد بی سواد که اشعار شاهنامه را حفظ داشتند، شاهنامه را با صدای گیرا می خواندند. شاهنامه خوانان افراد تیزهوشی بودند که اشعار شاهنامه را با توجه به شرایط زمان و مکان انتخاب می کردند.

از آن جایی که بیشتر داستانهای شاهنامه مربوط به زمانی است که ایرانیان تشکیلات سنتی داشته و از راه کشاورزی - دامداری امرار معاش می کرده اند، و از آنجایی که ایلات و عشایر همین شیوه زندگی را تا چندی پیش ادامه داده بودند، گفتار شاهنامه برای آنها کاملاً مأنوس بوده و گیرندگی فراوانی داشته و دارد. جامعه عشایری لرستان همانند جامعه باستانی زمان اشکانیان به ارزشهایی چون شجاعت، نیروی جسمی، سواری و تیراندازی، گردن فرازی و بی باکی، گذشت، مهمان نوازی، جوانمردی و تعصب قومی ارج می نهند. بنابراین، بسیاری از گفتارهای شاهنامه گویی در وصف رادمردان عشایر و بیان ارزشها و فرهنگ جامعه عشایری می باشد.

یکی دیگر از وجوه مشترک بین ارزشهای جامعه باستان و جامعه عشایری، اهمیت اسب در زندگی هر دو جامعه است. چنان که هرگاه گفت و گو از رستم، قهرمان ملی ایران در میان است، سخن از رخس نیز به میان کشیده

می‌شود. رستم بر گرده رخس در میدانهای نبرد ظاهر می‌شود و بیابانهای بی‌آب و علف و کوهها و دشتها را در می‌نوردد و در کنار چشمه‌سارها به استراحت می‌پردازد. تاچندی پیش که بیشتر مناطق عشایری جاده نداشت، اسب عمده‌ترین وسیله حمل و نقل به شمار می‌آمد. اما اسب نه تنها وسیله حمل و نقل بلکه یار و یاور کوچ‌نشینان در میدانهای نبرد و مایه اعتبار اجتماعی بود.

اسب از چنان ارزشی برخوردار بود که در مداحی و ترانه‌های مربوط به رادمردان ایلایاتی ستوده شده است.

## شاهنامه خوانی در لرستان

شاهنامه فردوسی یکی از شاهکارهای ادبی جهان و گنجینه‌ی گرانبهائی از زبان پارسی است. این اثر جاویدان میراثی از بنمایه‌های فرهنگ و اسطوره‌های باستانی ایران و ایران باستان است که روایتگر حماسه‌های سلحشوری، جوانمردی و مرامنامه‌ی پهلوانی ایرانیان می‌باشد. شاهنامه آینه‌ی خرد باوری و نیکرفتاری و نیکونهادی ایرانیان باستان بوده که بر محور دانش و خرد راستی و بر پایه‌ی تاریخ، اساطیر کهن ایران، افسانه‌ها و متل‌های قدیم و به لطف زبان پارسی با طبع هنرمندانه ایرانی صورت پذیرفته است. شاهنامه (شاه‌نامه‌ها) مجموعه‌ای از آداب و سنت‌ها و آئین‌های مردم راست کیش و راست‌گفتار باستان است که نام‌های نام‌ها یا نام‌های ملی ایرانیان خوانده می‌شود.

گفته می‌شود گفتار شاهنامه و سبک روایی آن برگرفته از «خدای نامک‌ها» است که قسمت زیادی از مطالب آن توسط «پارتیان» یا اشکانیان که مردمی عشایر (کوچ‌نشین و کوچ‌رو) بودند سینه به سینه نقل شده است. خدای نامک‌ها یا خدای نام‌ها ادبیات پهلوی باستان است که تنظیم‌کننده‌ی آنها موبدان زرتشتی بودند. در دوره اشکانیان حماسه‌سرایی و سرودن داستانهای غنایی در خراسان بزرگ‌رشد می‌کند و شاهنامه‌ها شکل می‌گیرند و داستانهایی چون: «ویس و رامین»، «رستم و اسفندیار» منظومه «یادگار زیران» و بسیاری داستانهای دیگر پهلوانی بوجود می‌آیند. هرچند این سنت و این شیوه ادبی مختص ایرانیان نبوده و پیش از شاهنامه نزد سایر ملل جایگاه ویژه‌ای داشته است بعنوان مثال در ادبیات بین‌النهرین حماسه پهلوانی «گیل‌گمش» به خط سومری آفریده می‌شود. از کاوشهای دیرینه‌شناسان چنین برمی‌آید که خط در سال 3200 پیش از میلاد بوسیله سومریان آفریده شد بنابراین حماسه گیل‌گمش را می‌توان نخستین ادبیات حماسی مکتوب جهان دانست که الگویی برای دیگر تمدن‌ها گردیده و این شیوه را در تمدنهای باستانی - اساطیری می‌توان بوضوح مشاهده کرد. «ایلیاد» و «اودیسه» نیز دو اثر گرانبه‌ای از «هومر» سخنور برجسته یونان باستان و «انه‌اید» نیز سروده «ویرژیل» سخنسرای لاتین است. این آثار را می‌توان بزرگترین حماسه‌های ادبیات اروپا بشمار آورد که الگویی برای تاریخ ادبیات آن دیار محسوب می‌گردد. در دوران باستانی تاریخ سومر (حدود 3000 ق.م) برای شادمانی رؤسای دسته‌ها و فرمانروایان مناطق، در ضیافت‌هایشان دوره‌ی نقل داستانهای حماسی برگزار می‌شد که به مرور گسترش یافت و ادامه آنرا می‌توان در سنت شاهنامه‌خوانی و نقالی در نزد ایرانیان مشاهده نمود.

## شاهنامه خوانی

موسیقی شناسان ، شاهنامه خوانان و نقالان را جانشینان « گوسان ها » می دانند . « گوسان » یا کوسان واژه ای پهلوی است و به خوانندگانی اطلاق می شد که اشعار خود را با ساز می خواندند . از گوسان های پس از اسلام می توان رودکی « پدر شعر دری » را نام برد که اشعار خود را با چنگ می خوانده . سنت گوسان ها عمدتاً متکی بر روایات شفاهی بوده و هرگوسان برجسته ای قادر بود بر زیبایی این روایات بیفزاید و آنها را در قالب شعر به همراه موسیقی و آواز بسراید . گوسان ها وظیفه اصلی خنیاگری و مغنی گری در ایران باستان را بعده داشتند که رفته رفته پس از قرن‌ها بنام « خنیاگران » یا « رامشگران » معروف گردیدند . در پارسی باستان واژه های خنیاگر – نواگر – رامشگر و چامه سرا یک مفهوم را می رسانند رامش یا خنیا بمعنی خوشی ، خوشحالی ، مسرت یا خوشبختی آمده که ایرانیان باستان گذران زندگی به رامش و نیکی و شادمانی را از جمله فرایض دینی برمی شمردند . خنیاگران همان دست‌اندرکاران بودند که سرآیدن اشعار و خواندن آنها را با نواختن دستان یا پرده های ساز همراهی می کردند . همین سنت گوسان ها در شرق ایران و خراسان بزرگ است که به فردوسی می رسد و او با نبوغ هنری و دانش شگفت آور سخنوری خویش قادر می گردد این سنت شفاهی را که پیشتر مقداری از آن مکتوب گردیده بود به نظم درآورده و از آن بنای عظیم شاهنامه را بنا نهد . این داستانهای پهلوانی گویا پیش از او در میان مردم رایج بوده که نمونه منثور آن با عنوان « شاهنامه ابو منصور » در دست است و الگویی برای سرایش شاهنامه محسوب می گردد به گونه ای که فردوسی در شاهنامه به این نکته اشاره می کند :

یکی نامه دیدم پراز داستان      سخن های آن برمنش راستان

فسانه کهن بود و منثور بود      طبایع ز پیوند او دور بود

پیش از شاهنامه فردوسی ، « دقیقی » شاعر بزرگ روزگار سامانیان به نظم شاهنامه کوشیده که اجل مهلتش نمی دهد و فردوسی راه او را ادامه می دهد و با چیره دستی بدان چهره ای جهانی و نقشی جاودانه می بخشد . استمرار و تداوم جاودانه ی شاهنامه تا به این زمان را می توان مرهون تلاش شاهنامه خوانان و نقالان و سنت « زبرخوانی » دانست که همدست و همزبان با حکیم طوس حماسه خوان پیروزمندیها و سرافرازیهای قوم خود بودند . از تحقیقات مردم شناسان اینگونه برمی آید که شاهنامه منعکس کننده شیوه ی زندگی و فرهنگ جامعه سنتی مبتنی بر اقتصاد کشاورزی و دامداری است . از اینرو ویژگی های مشترکی بین جامعه کوچ نشین ( دامدار ) امروزه با جامعه باستان دیده می شود . شاید به همین دلیل باشد که گفتار شاهنامه با بافت جامعه ی عشایری همگون بوده و همخوانی دارد و بیانگر ویژگی های شجاعت ، دلیری ، سوارکاری ، تیراندازی ، آمادگی کوچندگی ، جوانمردی ، مهمان نوازی و خصلت های دیگر این جوامع است .

## جایگاه شاهنامه و شاهنامه خوانی

در کنار قرآن کریم که کتاب مقدس مسلمانان جهان و جزء لا ینفک اندیشه و زندگی اقوام و عشایر ایران است شاهنامه فردوسی - دیوان حافظ ، سعدی ، باباطاهر - اشعار نظامی - فلکناز و کتابهای مشابه دیگر در میان ایلات و عشایر جایگاه ویژه ای دارند. این اشعار به فراخور در مجالس مختلف و مناسبتی ویژه بوسیله ی افراد صاحب ذوقی که دارای سواد و صدای خوش بودند خوانده میشد . شاهنامه پس از قرآن در نزد عشایر و سایر ایرانیان دارای جایگاه رفیع و مرتبه ی بلندی است که جزء بار و بونه ی ایل وهستی آنان محسوب میگردد . این اهمیت را همنشینی و مجالست شبهای زمستان و گرمای آتش تژگانه (آتشگاه کنار سیاه چادر یا خانه های روستایی ) صد چندان میکرده است. شاهنامه خوانی یکی از جنبه ها و جلوه های فرهنگی ایلات و عشایر بوده که آثار انگشت شمار آن تا چند دهه ی پیش در زندگی عشایر و همچنین شهرنشینان دیده و شنیده میشد . امروزه شاهنامه خوانی با کوچ جبران ناپذیر آخرین راویان آن از میان رفته که علت اصلی آنرا میبایست در تحولات جهان صنعتی و رویکردهای اجتماعی انسان معاصر و به تبع آن تضعیف کارکرد و نقش اجتماعی شاهنامه خوانی و دیگر سنتهای مشابه در زندگی امروز جستجو کرد .

### کارکردهای شاهنامه و شاهنامه خوانی

شاهنامه خوانی در گذشته دارای نقشهای مهم اجتماعی - اخلاقی - تربیتی - مذهبی - ملی - فرهنگی - ادبی - هنری و سرگرمی بود . موضوع اصلی داستانهای شاهنامه ، حماسه ی پیروزی نیکی بر بدی و استیلا ی نیروی خیر بر نیروی شر است . روایت این داستانها خصلتهای پاکدامنی ، سلحشوری و پهلوانی را تقویت نموده و همچون پند پیران الگویی اخلاقی بشمار می آمد . خواندن شاهنامه در میان ایلات و عشایر موجب پیدایش روحیه ی جوانمردی و عیاری میگشت که این خود نقش مهمی در ایجاد وحدت و برادری در میان ایل و پاسداری از ارزشهای قوم خود داشت . نقش دیگر شاهنامه و شاهنامه خوانی ایجاد همبستگی ملی است . سرزمین پهناور ایران با وجود تنوع زیستی و تفاوتهای فرهنگی و گوناگونی زبانها ، گویشها و لهجه های مختلف همچنان تحت عنوان یک جغرافیای واحد به حیات ملی خود ادامه داده و بقای وحدت قومی و یکپارچگی ملی خود را مرهون وجود زبان فارسی است . زبان فارسی بعنوان زبان رسمی و شاهنامه بعنوان فرهنگنامه و نماد برجسته ی این زبان که قند آن تا بنگاله رفته است موجب همبستگی تمامی فارسی زبانان جهان و وحدت ملی هموطنان ایرانی در گستره ی پهناور فلات ایران گردیده است . شاهنامه و شاهنامه خوانی موجب انتقال و گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی تا دور افتاده ترین مناطق گردیده که میتوان نمود آنرا در قالب اسامی قهرمانان شاهنامه و نامهای اصیل پارسی بر فرزندان کوچ نشینان و کوه نشینان نیز مشاهده کرد . شاهنامه در نزد شاعران و شعر پیشه گان نیز دارای نقش ادبی بوده که میتوان بدان بوطیقای سخنوری و سخن سنجی اطلاق نمود که معیاری برای شاعری و منبع عظیمی از لغات فارسی اصیل محسوب می گردید .



بیان آداب زندگی و چگونگی نوع پوشش و همچنین تصویر نقش و نگارهای هنری ایرانیان باستان در متن شاهنامه نقش هنری آنرا بعنوان مهمترین منبع هنری برای مطالعات مردم شناسی بر ما روشن می سازد. در کنار نقشهای مذکور می توان به نقش تفریحی شاهنامه خوانی خصوصاً در میان ایلات و عشایر اشاره نمود. در گذشته که از وجود دستاوردهای تکنولوژی و علمی جهان صنعتی امروز خبری نبود، شاهنامه خوانی نقش مهمی در سرگرم کردن این مردم و سرکردن زمستانهای طولانی و طاقت فرسا یا ایام فراغت دیگر بر عهده داشت. مردمی که نه بهره ای از کتاب و سینما و کامپیوتر و... داشتند و نه حتی سواد خواندن، شاهنامه خوانی بهترین وسیله برای سرگرمی آنان محسوب می شد چه، شاهنامه خوان به تنهایی چندین نقش را ایفا می کرد و با حرکات دست و بدن و سرو صورت نقش آفرین قهرمانان قصه بوده و وجود همین جلوه های نمایشی موجب جذابیت بیشتر آن می شد. مهمترین امتیاز ایرانیان باستان و مردمان باستانی این بوده که حتی عادی ترین اوقات خود را با رفیعترین ادبیات و هنر سرزمین خود سر می کردند. و بعبارتی جدید یا سرگرمی این مردم با عناصر مهم فرهنگی صورت می گرفت که سالمترین تفریح و ملی ترین سرگرمی محسوب می گردید. شاهنامه خوانی (شه نومه خونی) در بین ایلات بوسیله ی بعضی از افراد که سواد مکتبی داشته و دارای صدایی خوش بودند اجرا می شد و برخلاف نقالان شهر نشین برای تأمین معاش نبود. شاهنامه خوانی آهنگ و آواز مخصوصی دارد که در بعضی مناطق با نواختن کمانچه همراه است و شروع آن تقریباً شبیه دستگاه چهارگاه و ادامه ی آن شبیه دستگاه ماهوراز مجموعه ی موسیقی دستگاهی ( سنتی ) ایران است. از نظر موسیقی شناسی از دو دانگ (فاصه ی موسیقایی که از چهار نت تشکیل یافته است) نابرابر تشکیل یافته که اکثر مقامهای موسیقی لری در این فواصل اجرا می شوند. لازم به ذکر است که اکثر موسیقی های مشرق زمین و بویژه موسیقی دستگاهی ایران و موسیقی های محلی آن یا از یک دانگ ساخته شده یا گردش نغمات آنها به ترتیب دانگ به دانگ صورت می پذیرد. بعنوان مثال ارتفاع صوتی مقامهای موسیقی لری مانند علیدوستی از یک دانگ و شاهنامه خوانی از دو دانگ و شیرین خسرو از سه دانگ موسیقایی ساخته شده و این سادگی از خصلتهای مهم موسیقایی جوامع کهن است که دامنه ی صوتی آنها از بمتترین نت تا زیرترین اصوات از چهار فاصله ی موسیقایی تشکیل شده است.

آغاز آن از یک فاصله ی چهار نتی تشکیل شده که این فاصله ی موسیقایی بیانگر ویژگی رزمی - اعلامی آن است. این نسبت صوتی را میتوان با ساز کمانچه یا دیگر سازهای زهی با حرکت از سیم دوم ( اصطلاحاً سیم la به سیم اول اصطلاحاً سیم re اجرا نمود. این فاصله صوتی در نظامی خوانی نیز اجرا میشود که بیشتر شبیه به دستگاه ماهور بوده و به شیرین خسرو معروف است. ضرباهنگ شعر شاهنامه بر اساس بحر عروضی آن است که از نظر ادبی به « بحر متقارب » معروف است که بر طبق وزن « فعولن فعولن فعولن فعل » خوانده میشود. شاهنامه خوانی در دو شیوه اجرا می شده که یکی در مجلس اشراف و بزرگان ایل بوده و به شکل نشسته خوانده میشود این نوع شاهنامه خوانی بیشتر در میان ایلات و عشایر و همچنین روستا نشینان مرسوم بود. دیگری در مجلس عامه ی مردم و در قهوه خانه ها بصورت ایستاده و توسط نقال اجرا می گردید که بیشتر

در میان شهر نشینان مرسوم بود . در این شیوه نقال از تصاویری که بر روی پرده هایی ترسیم شده بود بهره برده و آنرا در گوشه ی قهوه خانه نصب مینمود . این تصاویر از طرح هاو نقوش عامیانه تشکیل یافته بود که درک موضوع داستانهای شاهنامه را برای عامه ی مردم آسانتر میکرد و اصطلاحاً به آن « پرده خوانی » اطلاق میشد . بیشتر نقالان وشاهنامه خوانان را « مرشدهای زورخانه » تشکیل میدادند که آنها را میتوان بازماندگان اصیل و فرزندان شایسته ی سنت پهلوانی خوانی و شاهنامه خوانی دانست . از نقالان معروف شهر خرم آباد میتوان « مرشد غمزه » مرشد رحم خدا چگنی معروف به « مرشد رمی » و « مرشد نقی » واز شاهنامه خوانان برجسته ی شهر سبزیعلی درویشیان معروف به « سوزی جیلا » (جیلا بمعنای بافنده ی ماشته ( جاجیم ) که از واژه ی فارسی جولا - جولاهه ویا جولاهه گرفته شده وچون شغل زنده یاد جاجیم بافی بود در گویش لری به این عنوان معروف شده بود) را نام برد .

سبزیعلی درویشیان معروف به « عامو سوزی » یکی از آخرین راویان وشاهنامه خوانان برجسته ی ایران و لرستان بود که در شهر خرم آباد دیده از جهان فرو بست . درویشیان از اصیل ترین خانواده های شهر خرم آباد است و در سبک شاهنامه خوانی جزوشاهنامه خوانان دسته اول محسوب میشد نه نقالان قهوه خانه . تبحرش در شاهنامه خوانی ( شه نومه خونی ) و بیان کیفیت و حالات ملی - بومی آن منحصر بفرد بود . این چیره دستی را می توان در ارائه آوازهاو ترانه های موسیقی لری مانند : ساریخانی - علیدوستی - عزیزبگی ودیگر مقامهای موسیقی لرستان مشاهده کرد که هر کدام می توانند موضوع پژوهشی جداگانه باشند . به اعتقاد موسیقی شناسان ایرانی او از نادر خوانندگانی بود که شیوه ی حماسی در آواز را هنوز حفظ کرده و جزو آخرین بازمانده شاهنامه خوانان وراویان فرهنگ شفاهی ایران زمین محسوب می گردید بازمانده ای از جهان اساطیری که غم و شادیشان حماسی است . عشق به شاهنامه و تسلط به آن در بیان لحن آوازها و ترانه های موسیقی لری اثر کرده و به آنها رنگی . حماسی بخشیده بود . این تأثیر متقابل را نیز در لحن شاهنامه خوانی ایشان میتوان مشاهده کرد که لهجه ی خرم آبادی را در آن وارد کرده و به آن شخصیتی ویژه وبومی داده بود . چهره ی صمیمی وآشنایش در ترسیم وقایع داستانهای شاهنامه و عینیت بخشیدن به آنها آنهم به گویش لری وزبان حال تکرار ناپذیر بود . غم ساریخانی اش مرهمی بر زخم دلهای شکسته ی مردم بود ،اندوه مردانه ای داشت وبا بیانی پهلوانی شکستها را رستم گونه می مویید و تاب می آورد . علیدوستی های عاموسوزی نوای سرفرازی عاشق دلتنگی است که غم عشق را باقامتی همچون سرو می سرایید واینهمه را از برکت همدمی با شاهنامه بدست آورده بود . بی دریغی عامو سوزی باعث میشد که اصیلترین و کهنترین نغمه های موسیقی لری بویژه لری خرم آبادی را در خم کوچه های شهر وبا اجرای زنده بشنوی . نواهایی که دست به دست و سینه به سینه در کوچه ها و محله های شهر می گشت و می پیچید . از حماسه تا سوگ و از صبح امید تا شام آرزومندی ، سفره ی همدلی شعر و سرود و شادمانی ودلتنگی قسمت شده ی مردم این دیار بود . نام «سوزی جیلا » همچون « علیدوست » ، « میرنوروز » «علیرضا » ودیگر راویان ، شاعران وهنرمندان این دیار باغم وشادی و هستی مردم لرستان گره خورده و عجین شده است . شغل عامو سوزی یعنی «جیلایی : jilay » ( جاجیم بافی ) این ارتباط و ضرباهنگ را هموارتر

میکرد. چه در پشت ماشین جاجیم بافی چه در کوچه و خیابان و فستیوالهای هنری کشور و چه در قلب مردم می‌تپید و جاری بود. در ارتباط اجتماعی پیشاهنگ بود و نغمه‌ی لحظه‌ها را سر می‌داد و با اینکه حماسه‌خوان غم و شادی مردم بود اما خاموش زیست و این خاموشی را فقدان جبران‌ناپذیرش به سکوتی مبدل کرده که هشدار سوگ فرهنگ شفاهی ایران و کوچ فرزندان هزاره‌ها و سفر رستم از شاهنامه است که برای نسل حاضر جز زیان و حسرتی بر جای نخواهد گذاشت، هرچند بفرموده حکیم توس:

«نمیرم از این پس که من زنده ام که تخم سخن را پراکنده ام»

شاهنامه‌خوانی کارکردهای متفاوتی در بر داشته است از جمله:

- وسیله سرگرمی

چنانچه می‌دانیم تا پیش از ورود رادیو، تلویزیون، ضبط صوت و نیز گسترش سوادآموزی و امکان دستیابی به کتاب و روزنامه و سینما، تنها سرگرمی توده‌های مردم دیدار اقوام و دوستان و نیز گفت و گو درباره زندگی روزمره و حوادث گذشته و حال بود. افزون بر این، آنها شبهای طولانی زمستان را با گفتن قصه و در مواردی با خواندن کتابهایی چون فلکناز، حیدربیک و شاهنامه به پایان می‌رساندند. بنابراین شاهنامه‌خوانی نوعی خنیاگری و مایه سرگرمی مردم بود.

- همبستگی ملی

نفوذ شاهنامه و داستان رستم و رخس از لرستان تا قلب تاجیکستان گسترش یافته است چنان که در لرستان بسیاری از اسامی مردان و نیز مکانها برگرفته از نام قهرمانان شاهنامه همچون رستم، سهراب، اسفندیار و... است.

- برانگیختن احساسات رزمی

شاهنامه خوانی مخصوصاً توصیف میدانهای نبرد و مردانگی و دلیری پهلوانان همواره مایه برانگیختن و رشد احساسات جنگی و گردنفرازی ایلیات بوده است. چنان که ایلات و عشایر به هنگام درگیریها از اشعار شاهنامه به منظور تقویت روحیه جنگی استفاده می‌کردند.

### هم پیوندی های شاهنامه با عشایر لر

به راستی چرا شاهنامه بیش از کتب دیگر در بین عشایر لر، رایج شده و محبوبیت یافته، و اشعار فردوسی بیش از شاعران دیگر، ورد زبان مردم ایلی بوده است؟ چرا آنان رستم و سهراب و دیگر شخصیت های شاهنامه را، به خوبی می شناسند و هنگام گفت و گو از آنها، با همان تعصب و علاقه ای که به اجداد و نیاکان خود دارند، از آنها یاد می کنند؟ و چرا برخی این قدر پیش رفته اند که خود را واقعاً از فرزندان آنان می دانند و سرزمین خود را زادگاه آنها؟ مگر الیگودرزی ها خود را فرزندان «گودرز» شاهنامه ای نمی دانند؟! مگر گردنه ی بیژن بر

فراز « رسی سخت » کهگیلویه و بویر احمد ، رخ داده‌های شاهنامه را زنده نمی کند ؟ و به عبارتی دیگر ، عشایر لر ، « خوبان » شاهنامه را از دودمان و ایل خود می دانند . این درونی شدن شاهنامه در بین عشایر لر ، عوامل متعددی دارد که به طور اجمال به برخی از آنها اشاره می شود.

### هم‌زبانی : سادگی و پیوند آن با زبان عامه

بیان فردوسی در شاهنامه ، در بسیاری از زمینه ها ، به حدی ساده ، و قابل فهم است که عامه ی مردم عادی و بی سواد ، بدون واسطه آن را می فهمند و عمیقاً درک می کنند . همین سادگی زبان شاهنامه موجب شده ، که عامه ی مردم عشایر ، کوچک و بزرگ ، شخصیت های شاهنامه را به خوبی بشناسند و بر حسب موقعیت های مختلف ، برای طعنه و تشویق ، معاشران خود را بدان ها تشبیه نمایند و به خوبی در ضرب المثل ها و محاورات روزانه آنها را به کار گیرند .

« نوش داروی بعد از مرگ سهراب » پر بسامدترین ، ضرب المثل در بین عشایر لر است .

بخش هایی از شاهنامه یا تعابیر و الفاظی که مهجور بوده و مردم در فهم آن مشکل داشته اند ، شاهنامه خوانان و شیوه ی خواندن آنها ، تا حد زیادی آنها را به ذهن عامه ی مردم نزدیک می کرده است . شاهان خوانان لر یا افراد مطلعی که در مجلس آنها بوده اند غالباً کلانتران یا افراد با سواد اشعار را به زبان محلی توضیح می داده اند و صحنه ها را تشریح و تفسیر می کرده اند . این روش موجب ساده تر شدن فهم داستان ها و اشعار فردوسی می شده است . (موسوی نژاد ، 1383:110)

از طرفی لهجه ی لری ، ذخایر قابل توجه و گرانبهایی از فارسی دری و واژه های کهن را در خود نهفته دارد ، که چنین پشتوانه ای ، وجوه مشترکی با زبان شاهنامه را فراهم نموده است . این خویشاوندی زبانی و قابل درک بودن شاهنامه ، موجب آن شده است که بسیاری از زنان و مردان بی سواد ، گاه به صورت باور نکردنی ، قسمت های زیادی از اشعار شاهنامه را حفظ بوده اند ، حتی به سیاق شاهنامه هم شعر می گفته اند ؛ و این در جامعه ی ایلی برای آنها یک امتیاز و اعتبار محسوب می شده است .

کم نیستند اشعاری که در فرهنگ عامه و فلهلویات لری ، تشبیهات هیجان انگیز خود را از قهرمانان شاهنامه گرفته اند :

زال کو ؟ رستم کو ؟ کوون پاوه میر

Zal ku rustam ku kuaan powermir

کو پهلوانان گور و کمن گیر

Ku oahlevana gur va Kaman gir

زال کو؟ رستم کجاست؟ و کجایند پیران قوم - کو پهلوانان گور با کمندگیر؟ (عسگری عالم، 1382: 200). افراد بی سواد، علاقه ی وافر و آرزوی زیادی داشتند که فرصتی پیش آید، و جلسه ی شاهنامه خوانی برقرار گردد، تا دست از کار بکشند و با تمام وجود غرق صحنه های آن شوند. بازتاب چنین صحنه هایی در داستان واقع گرایانه ی پژاره (عسگری عالم، 1381: 149-140) از زبان نقره - پیر زن بی سواد داستان این گونه آمده است:

حریر گیانگم سواد که یاد گرفت شاهنامه میاره واسه ی ننه ش می خونه، داستان رستم و سهراب را مثل بابا نریمان با همان صوت ... نریمان ... در خانه اش چند تا کتاب داشت ... شاهنامه، گلستان سعدی، ... هر وقت فرصتی پیش می آمد و مردهای ایل دست از کار و تلاش می کشیدند، می آمدند و دور هم می نشستند و نریمان برای شان شاهنامه می خواند. ننه نقره هم خیلی دوست داشت بنشیند و بشنود. مثلاً آخر و عاقبت سهراب و رستم به کجا کشید؟ روزی که داستان رستم و سهراب به آخر رسیده بود؛ زار زار زده بودند زیر گریه ... و همیشه به رستم، به خاطر آن جنایت هولناک، که پهلوانی چون سهراب را کشته بود نفرین کرد و بدویبراه می گفت: خانه ات خراب ... آخه این چه کاری بود که کردی ... بعد از زبان تهمینه مادر سهراب برای سهراب مویه می کرد ... خیلی هم از کاووس شاه بدش می آمد ... می گفت: ملعون اگر یه ذره نوش دارو می داد سهراب جوان خوب می شد. اسم «سهراب» را نریمان از روی شاهنامه بر پسرش گذاشته بود. و خود «نریمان» را هم ملاصیفور (قبلاً) از شاهنامه در آورده بود و روی پسر ننه نقره گذاشته بود. دست ننه نقره نبود، والا مانع می شد و نمی گذاشت اسم سهراب جوان مرگ را روی نوه اش بگذارند ... همین طور به دلش برات شده بود که همه ی سهراب ها، آدم های خوشبختی نیستند؛ اما نریمان گفته بود، هیچ اسمی قشنگ تر و زیباتر از سهراب نیست. هم پهلوان بود و هم ایرانی و هم جوان مرد ... (عسگری عالم، 1382: 201).

چنین گفت و گوهایی فرد به فرد، سینه به سینه، سالهای متمادی در بین عشایر رواج داشته است.

بدون شک، میزان رواج شاهنامه و شاهنامه خوانی در بین اقشار مختلف اجتماعی عشایر لر، تفاوت هایی داشته است. ایل خانان، کلانتران و به طور کلی بزرگان قوم، هم امکان بیشتری برای شاهنامه خوانی داشتند و هم فراتر از مردم عادی از آن بهره می جستند. معدود آثار قلمی که از این قشر اجتماعی به جا مانده است. تاثیر وسیع اشعار حکیم طوس را در آنها می توان ملاحظه نمود: «تاریخ ایل بختیاری» نوشته ی اسکندر خان عکاشه (ضیغم الدوله) که بیش تر شرح انساب و خاطرات شخصی را در بر دارد، به خوبی گویای این مطلب است. اسکندر خان که مردی فاضل و فرهیخته و از لحاظ وابستگی تباری، خود را منتسب به صحابه، و از همراهان حضرت امام رضا (ع) می داند، فردی است متدین و مردم ایل بختیاری، دودمان عکاشه را به «باطن داری» و اهل کرامت می شناسند. در اثر با ارزش و از جهاتی کم نظیر وی، تاثیر و نفوذ شاهنامه در بین فرهنگ مداران عشایر و به تبع آن در بین توده ی عشایر به خوبی مشهود است. گویی تمام شاهنامه را در حافظه داشته است و رفتار و گفتار خود را بر موازین آن سازگار نموده است. در هر حرکت خوب یا بد، خود و

دیگران را با مصداق های شاهنامه محک می زند و سند و حجت استدلال او ، اشعار شاهنامه است . در هر حرکت فردی و اجتماعی ، فرهنگی ، رزمی و اقتصادی ، کوشش دارد خود را با موازین رفتاری در شاهنامه تطبیق دهد . چنان از قهرمانان و شخصیت های شاهنامه مثال می آورد که گویی از اقوام و خانواده ی خود او هستند . در بحث بعدی نمونه های بیش تری از کاربرد اشعار و تفکر شاهنامه را از قول ایشان نقل خواهیم نمود .

### هم رزمی : زندگی عشایر پر از حماسه است و شاهنامه کتاب حماسه ها

آنان که حتی یک روز با عشایر کوچیده اند ، می دانند ؛ این زندگی ، یک زندگی اردویی و آماده برای هر گونه حادثه و سانحه است . قبل از برقراری انتظام نسبی و گسترش خدمات نوین دولتی در بین ایلات و عشایر ؛ یعنی ، دوره های خودسری عشایر ، این زندگی اردویی ، به یک اردوی نظامی شباهت پیش تری داشت . مردان و زنان عشایر در چنین دوره هایی ، همواره در حال آماده باش بوده اند ؛ آماده برای هجوم یا آماده برای دفاع . آنچه در متن چنین زندگی اهمیت درجه ی اول داشت : ابزار ، فنون ، شیوه و تدارک جنگ و گریز بود . و شاهنامه فردوسی ، ادبیات این چنین زندگی رزمی را با شیوایی و تاثیر گذاری بسیار زیاد ، در اختیار عشایر لر قرار می داد . فردوسی ، بهترین توصیف ها را از گرز ، شمشیر و اسب ارایه داده و زنده ترین صحنه های نبرد را در حماسه هایش تجسم بخشیده است . زندگی اردویی عشایر کوچنده ، به همین ترتیب بعدها با کمی تغییر در شیوه ها و ابزار جنگی که در شاهنامه است به حیات خود ادامه داده است . مقایسه ی ادبیات عامیانه ، اشعار حماسی و رجزخوانی های عشایر لر ، از نظر مضمون و محتوی ، شباهت و قرابت زیادی با اشعار شاهنامه را نشان می دهد .

### هم سفری : هفت خوان کوچ

سفر پرماجرا و حماسی رستم به مازندران برای رهاندن کاووس شاه از اسارت دیوان ، بسیار شباهت به کوچ عشایر داشت است . کوچ حرکت فصلی عشایر از بیلاق به قشلاق و بالعکس است که سالی دوبار با تمام زندگی و دار و ندارشان ، برای دسترسی به آب و علف و هوای مساعد ، صورت می گیرد . عشایر در طول کوچ ، به ویژه در دوره های بی نظمی و خود سری ، با مخاطرات و دشواری های فراوانی مواجه بودند . دشواری های این زندگی با ماجراهای رستم و هفت خوان او ، هفت خوان عشایر را با هفت خوان رستم مقایسه و مرور می کنیم .

خوان اول : کشته شدن شیر به وسیله رخس ، هنگامی که رستم از فرط خستگی سفر ، به خواب رفته ، و مورد حمله ی شیر قرار گرفته بود . یکی از دل مشغولی های عمده ی عشایر در طول کوچ ، خطرات ناشی از حیوانات وحشی چون : گرگ ، خرس ، پلنگ و در گذشته شیر ، بوده است . این حیوانات ، در کوه و بیابان ، هم به جان خود عشایر لطمه می زده اند و هم تهدید عمده ای برای دام ها ، سرمایه ای اصلی زندگی آنها ، بوده اند .

کمتر مرد یا زن عشیره ای کهن سالی را می توان یافت که جای زخم خرس یا پلنگی بر بدن نداشته باشد و کمتر شبی را می توان یافت که عشایر از ترس این حیوانات یا دزد خواب راحت به چشم شان رفته باشد . منتها

، اگر رخس برای حفاظت از رستم ، شیر را کشت ، محافظت عشایر را سگان فداکار و وفادار بر عهده گرفته اند ، اگر چه اسب های رخس صفتی که با لگد سهمگین خود ، حیوانات درنده را از پای در آورده اند ، نیز کم نبوده اند . (موسوی نژاد، 1383:114)

داستان های اغراق آمیز عشایر از حیوانات ، آنها را چون نبرد رخس و شیر به مرز افسانه می کشاند . در میان عشایر لر باورداشت های عجیبی و غریبی ، از خرس و رفتار این حیوان با زنان وجود دارد ، که بیشتر شبیه به افسانه است . مانند آنچه هفت خوان رستم بیان شده است .

خوان دوم : فشار گرما و تشنگی مفرط رستم و هدایت وی به راهنمایی میشی شاخ دار به سوی چشمه ای گوارا کوچ پاییزه ، در زمان خشکسالی به ویژه در منازلی که فاصله ی دو اطراق گاه طولانی باشد و باران هم به موقع نیارد ، وضع عشایر از وضع رستم در خوان دوم بهتر نیست ؛ که البته رستم به راهنمایی میشی که از گله ای جدا افتاده بود از مهلکه ی تشنگی نجات یافت . توصیف زنده ای را که فردوسی از تشنگی و خستگی رستم در دو بیت زیر می دهد:

که از تشنگی سست و آشفته شد

تن پیل وارش چنان تفته شد

زبان گشته از تشنگی چاک چاک

بیفتاد رستم بر آن گرم خاک

بارها عشایر در کوچ لمس کرده اند .

زنان دلیل عشایر که پای به پای کوچندگان خسته و کوفته ، تازه از راه رسیده اند ، گاه چندین کیلومتر با پای پیاده یا به همراه چند حیوان ، با مشک سنگینی ، به دنبال آب می روند و رستم های خسته « مال » را سیراب می نمایند . اصولاً یکی از اهداف و منظورهای کوچ عشایر ، دست یابی به آب و علوفه است .

خوان سوم : آشکار و پنهان شدن اژدهای بزرگ برای بلعیدن رستم ، و آگاه شدن او توسط رخس و کشته شدن اژدها . در کشتن اژدها ، هر عضو فعال خانوار کوچنده چه زن چه مرد در نوع خود یک رستم است . در مسیر کوچ ، مارهای ریز و درشت فراوانی وجود دارد . شاید عشایر از هیچ حیوانی به اندازه ی مار نمی ترسند و چهار چشمی راه پر سنگ و لاج مسیره های طولانی خود را ، برای این که روی ماری پا نگذارند ، می پایند . سالی نیست که چند نفر از عشایر را مار نگزیده باشد ، و چه بسا برخی از آنها ، قبل از درمان جا داده اند . داستان های مربوط به مار ، خصوصاً نحوه ی گرفتن « مهره » از مار ، برای عشایر پرکشش و جذاب است . آیا حکایت پر آب و تاب و با جاذبه ی کشتن مار توسط عشایر و افسانه های فراوان مربوط به این جانور سنخیت و پیوندی فرهنگی با حکایت های شاهنامه ندارد؟

خوان چهارم : قرار گرفتن یک پیرزن جادوگری به صورت پری چهره ای به قصد انحراف و فریب رستم

زنان لر، در زندگی شبانی، نقش سرنوشت سازی دارند، به طوری که هیچ کوچنده ای بدون حضور زن نمی تواند به زندگی خود ادامه بدهد. با این وجود در نزاع های قبیله ای مکر و تحریک زنان، بی تاثیر نیست.

سالی که وبا در بین لرها افتاده است (حدود سال 1320) توهم دیدار پیرزن بدقواره «وبا» در بیغوله ها به بسیاری از مردم ساده دل دست داده بود، و به هر صورت پیر زنان عجوزه را چون خوان چهارم رستم، عامل حيله گری و مایه ی شر به حساب می آورند. (موسوی نژاد، 1383:116)

خوان پنجم: مواجهه ی رستم با کشت زارهای بی کران، و تاریکی شب و دشواری گذر از آن وادی و برخورد وی با دشت بان.

شبهت این خوان رستم با زندگی عشایر، واقعی تر و بسیار مملوس تر است. کوچندگان دام دار، با «کشت ورزان» یکجانشین همواره اختلاف داشته اند. مصادره ی دام های یله شده در مزارع، و گاه مثله کردن این دامها، توسط یکجانشینان و هنگام قدرتمندی کوچندگان، ضرب و شتم دشت بانان، یادآور تعرض رستم به دشت بان «اولاد» است.

خوان ششم و هفتم: مواجهه و درگیری مستقیم رستم با دیوان (ارژنگ و دیو سفید) که سبب اصلی سفر طولانی رستم است.

عشایر کوچنده ی لر را با برخورد ماموران حکومتی و در نهایت، درگیری های مدام با دیو سفید (حکومت مرکزی) باید قیاس کرد که در نهایت بر خلاف شاهنامه، این دیو سفید بود که عشایر را به وادی اضمحلال و دگرگونی کشانیده است:

کسی کو ندارد به یزدان سپاس

تو مر دیو را مردم بدشناس

ز دیوان شمر، مشمرش ز آدمی

هر آن کو گذشت از ره مردمی

بدین ترتیب ملاحظه می شود، بخش اسطوره ای شاهنامه، تا چه اندازه به حکایت واقعی زندگی عشایر نزدیک است! گویی رستنگاه هفت خوان رستم، در زیست بوم یک قبیله ای لر، روی داده که به آنها اجازه داده اند با شاهنامه تا این حد «هم ذات پنداری» داشته باشند.

### هم ساختاری اجتماعی: نظام دودمانی در شاهنامه و در قوم لر

از عناصر اصلی برای تعریف ایلات و عشایر، آگاهی و شناخت آنها به ساختار دودمانی و ایلی، و حفظ ارزشها و پاسداری از شرافت، منزلت و افتخارات آن است. هویت و همبستگی عشایر، از هم نژادی و هم خونی آنها، قوام و دوام می یابد. عشایر برای معرفی خود، ابتدا از ایل و طایفه و تیره و دودمان یاد می کنند، و اگر دقیق تر بخواهند «کیستی» خود را بیان کنند، گاه تا 15 پشت و بیش تر پدر و آبا و اجداد خود را نام می برند، تا



آنها را به نیای اسطوره ای و قابل احترام عامه وصل نمایند . و به طور کلی ، ساختار ایلی به گروه های دودمانی با هویت و پیشینه های مشخص تقسیم می گردد:

در نظام دودمانی ، انسان ها در دودمان ها متشکل می شوند . هر انسان جزیی از دودمان خودش و به نام دودمانش نامیده می شود و در مالکیت دودمان شریک است . از پشتیبانی مادی و معنوی اعضای دودمان خویش برخوردار بوده و به نوبه ی خویش از سایر هم دودمانان حمایت می کند ، بدون این که تفاوتی میان وظایف و حقوق خویش قایل باشد . اگر او را بکشند ، همه ی دودمان به خون خواهی اش برخوانند خاست . اگر هم دودمانش کشته شود ، او در خون خواهی شرکت خواهد کرد ... «من» او ، همواره ، «ماست» . زمانی که در میدان نبرد رویاروی همواردانش می ایستد ، از دودمانش یاد می کند تا بدانند که با یک تن ناچیز سروکار ندارند با دودمانی طرفند ... و به بهای جان خویش ، از « ما » از دودمانی که بدان وابسته است دفاع می کند (جوانشیر ، 1380 ، 260).

در عهد پهلوانی شاهنامه ، جامعه به طور عمده به صورت نظام دودمانی تصویر می شود . چنین نظامی ، قرن ها از عناصر مهم تشکیل و سازمان یابی اقوام ایرانی بوده ، تا جایی که آثار آن هنوز در میان عشایر ایران باقی است ( جوانشیر ، 1380 : 261).

لشکری که کیخسرو برای مقابله با افراسیاب می فرستد ، درست دارای نظام دودمانی است:

بفرمود موبد ، به روز دهان که گویند نام کهان و مهان

نخستین زخویشان کاووس کی صدوده سپهبد فکنند پی

.....

گزین کرد هشتاد تن ، نوذری همه گرز دار ، و همه لشکری

ز اسب سپهبد ، نگهدارشان که بردی به هر کار ، تیمارشان

که تاج کیان بود و فرزند توس خداوند شمشیر و کوپال و کوس

سه دیگر چوگودرز کشواد بود که لشکر برای وی آباد بود

نبیره پسر داشت ، هفتاد و هشت دلیران کوه و ، سواران دشت

فرزنده ی تاج و تخت کیان فرزنده ی اختر کاویان

چو شصت و سه از تخمه ی گژدهم بزرگان و سالارشان ، گستهم

زخویشان میلاد بد صد سوار  
 ز تخم لواده چو هشتاد و پنج  
 چو گرگین پیروز گرمایه دار  
 سواران رزم و نگهبان پنج  
 که رویین بدی شاه شان روز جنگ  
 نگهبان گردان و داماد توس  
 که بودند گردان روز نبرد  
 گه رزم سندان پولاد بود  
 نگهبان ایشان هم او را سپرد (جوانشیر ، 1380 : 262)

حتی هماوردهای معروفی چون رستم و اسفندیار از معرفی دودمان و طایفه ی خود برای خالی کردن دل یکدیگر ، بی نیاز نیستند :

بدو گفت رستم که آرام گیر  
 جهان دار داند که دستان سام  
 چو گویی سخن های دل ناپذیر  
 بزرگ است و با دانش و نیک نام  
 همان سام پور نریمان بدست  
 نریمان گرد از کریمان بدست  
 به گیتی بدی خسرو تاجور  
 کزو کشور هند شاداب بود  
 بزرگ است و گر شاسب بودش پدر  
 همان مادرم دخت مهرباب بود  
 که ضحاک بودش به پنجم پدر  
 نژادی از این نامورتر کراست  
 خردمند گردن نیچد زر است.

این نوع رجز خوانی و افتخار به دودمان و قبیله ، امروز هم بین عشایر لر ، مانند عصر اساطیری شاهنامه وجود دارد و دارای کارکرد نیز هست . عشایر لر در هیچ کتاب دیگری به این خوبی ساختار دودمانی که با آن انس و الفت دیرینه داشته اند ، پیدا نمی کنند.

### اهمیت شاهنامه و اسطوره های آن در میان عشایر لر

گرچه این اساطیر و داستانها و افسانه ها سندیت تاریخی ندارند و از لحاظ تاریخی بی اعتبارند اما هر افسانه یا اسطوره ، گویای یک واقعه ی تاریخی مجهول است که باید آنها را ضبط کنند و تحقیق شوند چون مکن است

بتواند یک واقعه ی تاریخی را بیان کند. اساطیر جمع اسطوره که از نظر لغوی به معنای افسانه ، قصه و حکایت می باشد، از دیدگاه ادبی ، تاریخی و فلسفی به اشکال گوناگون بررسی می شود : آنها داستان سنتی راجع به خدایان ، شاهان و قهرمانان می باشد و مجموعه ای از قصص ، برخی واقعی و برخی خیالی می باشند که بشر به دلایل مختلف آنها را به عنوان بازتابهای معنای درونی جهان و حیات بشری می انگارد و بطور گسترده ای با جنبه های وجود بشری و ما فوق بشری سرو کار دارد ، آنها بازتاب نمادین امیدها ، ترسها و انگیزه های یک قوم بشمار می روند . اصولا بشر در طول دوران تکامل خود دورانهای متفاوت فکری را پیموده است ، که از جمله قدیمیترین شکل این فکر به صورت معرفت اساطیری می باشد که ثمره ی برخورد ذهن انسان ابتدایی با واقعیت می باشد که بازتاب جهان طبیعت و ضمیر انسان متعلق به جماعت نخستین می باشد . شکل نظام یافته ی این معرفت دیرینه بین اقوام و ملل آثار در خور تحلیل باقی نهاده است و در بین اکثر اقوام و ملل رواج داشته ولی بعضی از آنها در این زمینه دارای آثار غنی بصورت شعر حماسی می باشند ، مانند ایران و یونان که در یونان دو اثر معروف ایلیاد و ادیسه اثر هومر می باشند و در ایران نیز شاهنامه ی فردوسی می باشد که قسمت اعظم آن راجع به اساطیر ایران است .

به طور کلی می توانیم سه شکل اسطوره های شاهنامه را در میان این مردم پیدا کنیم :

1- اساطیر مربوط به نامها

2- اساطیر مربوط به مکانها

3- اسطوره ی اسمی نمادی

این اعتقادات در میان نسل مسن و بالای پنجاه سال هنوز کم و بیش رواج دارد ، اما به نفوذ وسایل ارتباطی این اعتقادات دیگر به فراموشی سپرده می شود ( گرچه هنوز اسامی شاهنامه ای در این مناطق زیاد است و مکانها نیز همچنان اسم قدیمی خود را حفظ کرده اند ) از نظر تاریخی و در کتب گذشته نیز در مورد شاهنامه و شاهنامه خوانی در این مناطق اشاراتی شده است . به عنوان نمونه میرزا فتح خان گرمودی که در زمان محمد شاه قاجار به عنوان حاکم این مناطق برای جمع آوری مالیات به این مناطق آمده بود در سفر نامه اش در مورد شاهنامه و شاهنامه خوانی چنین می نویسد : (( جمیع طوایف ممسنی هم در گرمسیر و هم در بیلاق و سردسیر قلیل زراعتی دارند . همیشه زراعت گرمسیر را برمی دارند و به بیلاق می روند . آنها در گرمسیر و سرحد زراعت نمی کنند که آذوقه ی سالیانه خان را کافی باشد و اکثر اوقات با بلوط و علف صحرا گذران می کنند و شغل آنها از اعلی تا ادنی شهنامه خواندن است . اطفالشان بعد از ختم قرآن شروع به خواندن شاهنامه می نمایند و از این راه است که اغلب آنها جنگجو و جنگ آور بوده و به قتل و خونریزی مایل می باشند . ))

علاقه به شاهنامه خوانی در میان عشایر لر به حدی بوده که رضا شاه داشتن شاهنامه و خواندن آن را قدغن نموده است و در این مورد در کتاب عشایر مرکزی ایران تالیف جواد صفی نژاد چنین می خوانیم (( در زمان

رضا شاه دستور تفتیش خانه ها به امنیه ی منطقه داده شد تا هر کجا شاهنامه یافتند با خود ببرند و حتی بعضی از بخاطر شاهنامه خوانی کشته شدند)). بر طبق منابع تاریخی داستانهای اساطیری شاهنامه مربوط به سلسله ی کیانیان و پیشدادیان متعلق به دوران بسیار قدیم می باشد و مربوط به زمانی است که اقوام آریایی از سرزمینهای اولیه ی خود به نواحی خوارزم ، افغانستان ، رود هیرمند و نیشابور کوچ کرده اند. لیاکونف با اتکا به نوشته های اوستا نخستین سرزمین آریایی را فاصله ی اورگنج چارجو و متعاقب آن مرو ، هرات ، دشت هامون تجن ، سبزوار ، قندهار و نیشابور دانسته است و ی سکونت آریاییان را در این سرزمینها حدود هزاره ی سوم پیش از میلاد تخمین زده است . با وجودی که داستانهای اساطیری مربوط به سلسله ی پیشدادیان و کیانیان در نواحی ذکر شده بایستی واقع شده باشد ، اما این اقوام بعد از کوچ از آن نواحی و سکونت در جاهای دیگری از ایران آن فرهنگ و اسامی را با خود داشته اند و بعد از سکونت در مکانهای جدید نام ایل و قبایل و نیز نام مناطقی را که قبلا در آن سکونت داشته اند ، به نواحی جدید داده اند . به عنوان نمونه خود قبیله پارس ، پاسارگاد ، کرمانیه و یارادکانه و نیز مکانهای گل ، سپید و استخر و گزین ، که قلعه گل در منطقه ی کهکیلویه و نیز سپید و سپید دژ یا قلعه سفید که در منطقه ی ممسنی واقع می باشد و قلعه استخر و گزین که در نواحی مرودشت می باشد . می توان گفت که اینها نامهای قدیمی و نامهای مربوط به اساطیری ایران بوده و بعد از سکونت اقوام آریایی به این مناطق به خاطر داشتن تعلق خاطر و مقدس بودن آن مکانها و طوایف آنها را به مناطق جدید سکونتی خود داده اند اشعار شاهنامه راجع به این مکانها عبارتند از :

دژی بود کش خواندندی سپید      بدان دژبر ایرانیان را امید

پناه دلیران ایران زمین      گل است سپید و ستخر و گزین

همانطور که ذکر شد حداقل سه شکل اسطوره ای مربوط به اساطیر ایران در این نواحی می توان شناخت :

اسطوره ی مربوط به نامها ، اسطوره ی مربوط به مکانها و قبایل و اسطوره ی اسمی ، نمادی .

اسطوره ی مربوط به نامها : در این نواحی اسامی شاهنامه ای به وفور یافت می شود که عبارتند از : رستم ، سهراب ، جمشید ، کیومرث ، بیژن ، فریدون ، فرود ، زریر ، و غیره و همچنین اسامی شاهنامه ای زن مانند : رودابه ، سودابه ، تهمینه ، فرنگیس ، کتایون ، گردآفرین ... و نیز اسامی شاهنامه ای که نماد خیر و شر و قدرت و غیرت می باشد که به آن اشاره خواهد شد . همه ی این اسامی به علت علاقه ی والدین به شاهنامه و همچنین شخصیت های شاهنامه ای است که مرد قدرت و شخصیت آن قهرمان را در خود حس می کند و تجلی آن اسم را از نظر روانی در فرزند خود می بیند . و بنابراین آن اسم را بر فرزند خود می گذارد گرچه اسامی زیاد دیگری وجود دارد که از اسامی مذهبی ، طبیعت و جانوران گرفته می شود .

2- اسطوره های اسمی نمادی : اسامی شاهنامه ای به وفور در این مناطق یافت می شود . برخی از این اسامی علاوه بر اسم خود سمبل چیز دیگری مانند : خیر و شر و قدرت و غیرت می باشد . مانند نام رستم که مظهر

نیرو و قدرت می باشد و در ضربالمثل ها از اسم رستم زیاد استفاده می شود مانند (( هیکلش مٹ رستمه )) یا (( طرف رستمه )) و غیره . البته استفاده از کلمه ی رستم همانطور که در همه ی نقاط ایران رایج است استفاده می شود . اما نام گریسوز در این مناطق بسیار رواج داشته و دارد . گریسوز نشان شیطانی و شیطان صفتی می باشد و به آدمهای شریر و بد ذات این لقب داده می شود مثلا می گویند (( طرف گریسوزه یا ای گریسوز بد نهاد )) . نام دیگر نام سیاوش می باشد که با خون سیاوش همراه است مثلا می گویند (( طرف مثل خون سیاوش جوش می کند )) که کنایه از عصبانیت و غیرت می باشد و نیز نام گردآفرین که بصورت ضرب المثل در مورد زنان گفته می شود که (( آن زن مٹ گرد آفرینه )) که کنایه از دلیری و شجاعت زن می باشد و بیشتر در مورد زنهایی بکار می رود که به آسانی تسلیم زور گویی نمی شوند .

3- اساطیر مربوط به مکانها و قبایل : مناطق زیادی در این مناطق به نامها ی شاهنامه ای و اساطیر شاهنامه ای نسبت داده می شوند مناطقی مانند دژ سپید یا قلعه سفید و دشت رزم و بهلو، پرین و کوه طوس و فهلیان در منطقه ی ممسنی . تل خسرو ، سی سخت ، چشمه شبو و ... در منطقه ی بویر احمد و کوه الوزر به نحوی به داستانها و اساطیر شاهنامه نسبت داده می شود .

در مورد دژ سپید یا قلعه سفید باور اهالی بخصوص نسل هی گذشته بر این بوده و می باشد که این همان دژ سپیدی است که در شاهنامه ذکر شده است و آن را مربوط به دوره ی کیانیان می دانند . که محل سکنی دیو سپید بوده و نیز در زیر و مجاور این کوه مکانهایی بنام دشت رزم و بهلو وجود دارد و اعتقاد بر این است که این دشت رزم محل نبرد رستم و سهراب بوده و بهلو و فهلیان و پرین را به این اشعار سروده شده بر اساس شاهنامه نسبت می دهند :

زفهلو به پهلو کشیده طناب      سراپرده شاه افراسیاب

کخ رستم به تنگ پرین اندر است      فرامرز از تنگ بالاتر است

ظاهرا فهلو همین فهلیان فعلی می باشد که تا اوایل دهه ی 1340 شمسی مرکز منطقه ی ممسنی بوده است و فاصله ی آن تا قلعه سفید سه فرسنگ می باشد . بهلو روستایی است تقریبا در پای قلعه سپید. این دو مکان را جایی میدانند که اردوی افراسیاب در آن اردو زده بود و پرین منطقه ای است در پشت کوه رستم ممسنی که در تنگی واقع شده و رستم در این منطقه سراپرده زده بود و اعتقاد بر این بود که این نبرد در اطراف کوه طوس در منطقه ی رستم اتفاق افتاده است . می توان گفت که اسامی مکانی که در بالا ذکر شده مانند دژ سپید یا قلعه سفید و غیره مربوط به مهاجرت اولیه ی پارسیان این مناطق بوده است و مناطق جدید را بر اساس ذهنیت از گذشته و فرهنگ گذشته ی خود که بعد از مهاجرتهای اولیه به مناطق خوارزم ، خراسان و افغانستان و سکونت در آن نواحی ، بسیاری از نامها را با خود داشته و بعد از سکونت در مناطق جدید آن اسامی را بعلت دل بستگی به گذشته ی خود به این مناطق جدید داده اند و آنها را بدین گونه نامگذاری کرده اند .

اساطیری در مورد سی سخت و تل خسروی در نواحی بویر احمد به روایت اهالی بدین شکل است . پیرامون تل خسرونی یا خسروی و انتساب نام خسرو به تل در شاهنامه در بخش اساطیری آمده است که : کیخسرو پادشاه حماسی ایران بر تل بلندی که اکنون تل خسرویی نام دارد در کاخی بسیاری از سران ایران را بخواند و لهراسب را به جانشینی خود تعیین کرد و آنگاه با تنی چند از یاران نزدیک خود به سوی قلعه‌ی دنا شتافت و در گردنه ای سخت و پر برف ناپدید شدند و به قولی پس از شتثوی خود در چشمه ی ((بشو)) که در آن مرتفعات واقع است ، درون غاری انداخت و در حال نیایش یزدان به انتظار فرمان او به جهان باز می گردد. و ایران را از اهریمنان می رهاند . و نیز در مورد سی سخت روایت اهالی به استناد داستان اسطوره ای شاهنامه فردوسی چنین است : ((سی پهلوان از پهلوانان شاهنامه که یکی از آنها بیژن بود در پی یافتن کیخسرو پس از یافتن لهراسب به جانشینی خود از تل خسرویی به سوی قلعه ی دنا شتافته بودند و می خواستند بدانجا روند و در گردنه ای که به گردنه ی بیژن معروف است چادر می گسترانند و اتراق می کنند ، شب هنگام دچار برف گرانی می شوند که چادرهای آنها را می پوشاند و همگی می میرند و سی سخت خود کنایه ای از سخت مردن و سی مرد و سی گرد می باشد)). و نیز در آثار تاریخی گذشته نیز در مورد اساطیر مربوط به این ناحیه اشاراتی وجود دارد . بعنوان نمونه حمداله مستوفی می نویسد که (( گروهی گویند کیخسرو در دمه بمرد و و در کوه دنا به کهکیلویه در میان عراق و فارس کوهی است که آنرا اکوشید خوانند و در آن عهد بر آن کوه اژدهایی عظیم پیدا گشت چنانچه از بیم آن آبادیها را باز گذاشتند . کیخسرو بفرستاد و آنرا بکشت و بر آن کوه آتشیخانه ساخت آنرا دیر کوشید خوانند)).

همچنین حمزه ی اصفهانی می نویسد : (( در اخبار ایرانیان آمده است که کیخسرو را گفتند که در میانه ی انتهای فارس و اصفهان ( کهکیلویه ) کوه سرخی بنام کوشید است و در آن اژدهایی است که بر کشتزارها و آدمیان تسلط یافته وی با مردان خود به آنجا رفت و اژدها را کشت و آتشکده ای بر کوه بنیاد نهاد که به آتش کوشید معروف شد. )) همچنین تپه ای بنام تل زالی در یاسوج وجود دارد که آنرا به زال منسوب می کنند .

در منطقه ی کهکیلویه نیز چندین مکان را به اساطیر شاهنامه نسبت می دهند . کوهی بنام الورزکوه که مرز بین بویر احمد بابویی ( کهکیلویه ) می باشد و در این کوه غاری بنام اشکفت شاه وجود دارد و داستان اساطیری از شاهنامه درباره ی الورز و غار اشکفت شاه وجود دارد ، اعتقاد ساکنین نواحی بر این است که : کیقباد کیانی در این کوه ماوا گزیده بود و رستم او را به میان سپاهیان و مردم می آورد و وی را پادشاه می کند . و نیز در همین منطقه ( کهکیلویه ) از توابه طیبی و بهمئی در راه بین سوق و لنده روستای کوچکی بنام بی بی زلیخائی وجود دارد و روبه روی آن قلعه ای است و در پایین این قلعه آبادی چنگا است و آبشاری روبه روی آباد زلیخائی از ارتفاعات معروف به از که فرو می ریزد و طوس خیمه شهرت دارد . داستان و روایتی بر زبان مردم است که گویند در جنگ ایرانیان با تورانیان در شکست آغازین ، ایرانیان پس از شکست از افراسیاب بدین دژ آمدند و در مله جنگا نبرد باز شد و در این نبردها خیمه ی لشکریان طوس سردار ایرانی در زیر این آبشار ((طوس)) بر پا

شده بود. همچنین قلعه گل یا قلعه گلو که در این منطقه قرار دارد همانطور که قبلا ذکر شد آن را به قلعه گل شاهنامه نسبت می دهند و شعر آن چنین است:

پناه دلیران ایران زمین  
گل است - سپید - ستخر و گزین

و همچنین مناطق و روستاهایی در چرام یاسوج بنام دلی پیچو و جلب گیر وجود دارد که آن را به مکانهای ذکر شده در شاهنامه نسبت می دهند و آن هم مربوط به نبرد رستم با تورانیان بوده است. مکان دیگری بنام چارقولنگ وجود دارد که آن را به قولون پسر ویسه نسبت می دهند که در این مکان رستم، قولون تورانی را با ضرب نیزه کشته است. علاوه بر نسبت دادن این مکانها به اساطیر شاهنامه بسیاری از تیره ها و طوایف این نواحی نیز نامهای خود را به اساطیر شاهنامه نسبت می دهند و اکثرا خود را به نامهای شاهنامه مربوط می کنند. مانند: گیو، گودرز، بهمن و غیره. بعنوان نمونه طایفه ی کی گیوی بویرا احمد که در منطقه ی بویرا احمد و ممسنی سکونت دارند، خود را از نژاد گیو پسر گودرز می دانند. تیره ی منگودرز رستم ممسنی و طایفه ی گودرزی ها (گورزی ها) در مناطق ممسنی و بویرا احمد خود را به گودرز شاهنامه نسبت می دهند و نیز تیره ی بهمنیاری رستم ممسنی خود را به بهمن پسر اسفندیار مربوط می کنند و حتی کل منطقه ی رستم را به رستم شاهنامه نسبت می دهند. علاوه بر طوایف و تیره های ذکر شده اساطیری در مورد منطقه ی ایل اسکان یافته ی بکش ممسنی وجود دارد که بدینگونه است: "روزی جمشید پادشاه اساطیری پیشدادی جهت تفریح و شکار از تخت جمشید به منطقه ی جاوید ممسنی می آید و بر فراز کوهی بنام کوه شاهون (شاهان) و گوسنگان (در منطقه ی جاوید) دشت وسیع بکش را می نگرد و با حالت حزن و حیرت به وزیر و همراهانش چنین می گوید: طشتی پر از خون، دشتی پر از نون". سپس بیان می کند که در این دشت وسیع خونهای زیادی ریخته خواهد شد و جدال و کشمکش تا سالها ادامه دارد و کلمه ی بکش از همان بکش گرفته شد، و به مرور زمان به بکش تغییر پیدا کرده است. همچنین در آثار تاریخی گذشته نیز در مورد نام این طوایف و نسبت دادن آنها به اساطیر و تاریخ کهن ایران اشاراتی شده است. مثلا در کتاب سفرنامه ی خوزستان و لرستان تالیف بارون دوبد در مورد قدیمی بودن اسم ممسنی و طایفه ای به این نام در نزدیکی سمرقند که با سپاه اسکندر به نبرد پرداخته اند می نویسد: "کنیتوس کورنیوس از مردمی بنام ممسنی یاد می کند که مدتی با شجاعت در برابر حمله ی لشکریان اسکندر به باختر در نزدیک مرکند (سمرقند امروز) ایستادگی کردند و هر چند مسافت زیادی میان قوم بالا و طایفه ی ممسنی مورد نظر ما وجود دارد، به هیچ وجه بعید نیست ممسنیهای فعلی در زمانهای دور جزیی از این اقوام بوده اند و در جای دیگر می نویسد: اگر جریان نژاد (آریا) را در نظر بگیریم که از شمال خاور، به جنوب باختر، یعنی از آسیای میانه به ساحل خلیج فارس آمده اند. پس محتمل است که بخشی از ممسنی ها به این مهاجرت عمومی پیوسته باشند. در همان حال تنه ی اصلی قوم در چراگاههای بنین باقی مانده و یا پشت دیوار شهرهای این ناحیه سکنی گزیده اند. به همین شیوه است که می بینیم آرتی یا آردی شعبه ی دیگری از ایرانیان عهد کهن در طول خط ارتباطی میان مهد نخستین خود در آسیای میانه و اقلیم پارس یا پریسس گسترده شدند و پس از استقرار، نام خود را به این سرزمین نهادند. و نیز

در مورد بویراحمدی ها نیز در کتاب مشکوک منم تیمور جهانگشا ترجمه ی ذبیح اله منصوری ، نوشته شده که تیمور هنگامی که می خواست با آنها نبرد کند درباره ی آنها تحقیق کرد . وی می گوید که بویر ها خود را از نژاد جمشید جم می دانند . در این مورد در این اثر چنین می خوانیم (( شاه منصور سلطان مظفری به زودی از ورود من آگاه شد و هزاران تن از عشایر بویر را برای مقابله با من فرستاد ، طبق معمول قبل از جنگ با عشایر بویر درباره ی آنها تحقیق کردم و دریافتم که قبایل بویر از فرزندان جمشیدند که به روایت شاهنامه هرگز در جنگ عقب نشینی نکرده اند."

این اساطیر و داستانها و افسانه ها سندیت تاریخی ندارند و از لحاظ تاریخی بی اعتبارند اما هر افسانه یا اسطوره ، گویای یک واقعه ی تاریخی مجهول است که باید آنها را ضبط کنند و تحقیق شوند چون مکن است بتواند یک واقعه ی تاریخی را بیان کند . بطور کلی می توان گفت که اکثر این اسامی یا مربوط به دوران باستان و مهاجرت قوم پارس و اقوام آریایی به این مناطق و یا اینکه در طول دوران به علت علاقه داشتن به شاهنامه این نامها را به این مکانها و طوایف نسبت داده اند نشاندهنده ی وابستگی و علاقه ی این قوم به گذشته ی باستانی خود می باشد . با توجه به این اساطیر و زبانشناسی مکانها و اسامی یاد شده می توان مسیر اقوامی را که به این نواحی آمده اند ، بخصوص قوم پارس را شناسایی کرد بعنوان نمونه قلعه گل در کهکیلویه ، دژ سپید یا قلعه سفید در ممسنی و نیز استخر و گزین در نواحی مرودشت ، می توتن این نواحی را به صورت یک خط در مسیر قوم پارس شناسایی کرد . علاوه بر اساطیر لقب ( کی ) که از قدیمیترین القاب خانوادگی آریایی می باشد و به آن کوی می گفتند و در شاهنامه لقب بسیاری از شاهان کی بوده و هنوز در این مناطق رواج دارد و تا اواخر دوره ی صفویه اکثر روسای ایلی و طایفه ای این مناطق لقب کی داشتند و البته لقب کی علاوه بر روسا و کلانتران به آدمهای سلحشور نیز داده می شد مانند کی لهراس از طایفه ی با طولی بویراحمد که در زمان زضا شاه ودر پی نبرد شورشهای عشایری فارس رشادتهای زیادی به خرج داد .علاوه بر اینها آتش نیز در بین این مردم بخصوص زنها مقدس بوده است بطوریکه آب در آتش ریختن را گناه می دانستند و اگر کسی آب در آتش می ریخت بسیار ناراحت می شدند و خصوصا زنها با حالت ترس و لرز به زبان لری می گفتند ( پریر نوم خدا ) و به این معنا بوده که نباید آب را در آتش ریخت و اگر کسی هم بخواهد آتشی را خاموش کند باید آن را با خاکستر خاموش کند نه آب ، و اگر کسی هم خواست که آتش را با آب خاموش کند باید کلمه ی بسم الله را بکار برد . باید اضافه کرد که ضرب المثل نوش داروی بعد از مرگ سهراب نیز همانند سایر نقاط ایران در این مناطق رواج دارد. پس بطور کلی ما حداقل سه شکل اسطوره ای در این مناطق که در ارتباط با شاهنامه و فرهنگ باستانی می باشد می توانیم شناسایی کنیم .ال اسطوره ی مربوط به نامها و دوم اسطوره ی اسمی - نمادی . سوم اسطوره ی مربوط به مکانها و قبایل که بطور خلاصه ذکر شد . اسطوره ی اسمی نمادی علاوه بر بیان خیر و شر بطور ضرب المثل نیز بکار برده می شود همانطور که در صفحات گذشته نیز ذکر شد وقتی که ما فرهنگ مردم این مناطق را بررسی می کنیم می بینیم که بطور وسیعی اعتقادات، باورها و آداب و رسوم آنها ریشه در فرهنگ اساطیری و باستانی دارد . و با وجودی که مانند سایر مناطق ایران مورد تهاجم دشمنان و فرهنگ خارجی قرار گرفته اما



همچنان فرهنگ کهن خود را حفظ کرده اند . مقدس بودن آتش که متاثر از فرهنگ زردشتی می باشد بر طبق منابع تاریخی و بررسی فرهنگ مردم این منطقه ها تا زمان صفوی فرهنگ و اعتقادات زردشتی مخلوط با اسلام رواج داشته است . علاوه بر اینها به مظاهر طبیعت نیز اعتقاد داشته اند مانند مقدس بودن آب و درختان که از آنها در تنگناها کمک می خواسته اند مثلا به زبان لری چنین دعا می کردند (( یا آب رُون )) و یا (( یا درخت سُوژن )) که یعنی یا آب روان یا درخت سبز . بیان کردن قدرت و نیرو و خوبی و زشتی نریان اساطیر و ضرب المثل ، حفظ القابی قدیمی شاهنامه ای و اقوام آریایی که به همان شکل شاهنامه ( کی ) رواج دارد که اقوام آریایی آن را کوی می گفتند و نسبت دادن نام مکانها و قبایل به اسامی شاهنامه ای از مصادیق تاثیر عمیق فرهنگ باستانی و اساطیری در این مناطق می باشد.

### شاهنامه فردوسی در باور ایلات و عشایر لرستان

جامعه عشایری همانند جامعه باستانی زمان اشکانیان و پس از آن ویژگیهایی چون شجاعت، نیروی جسمی، سواری و نیراندازی، گردن فرازی، بی باکی، گذشت، مهمان نوازی، تعصب قومی، جوانمردی و غیره را ارج می نهد. بنابراین بسیاری از گفتار شاهنامه، گویی در وصف رادمردان عشایر و بیان ارزشها و فرهنگ جامعه عشایری به خصوص ایلات و عشایر لرستان است.

در واقع توصیف رابطه رستم و رخس در زندگی روزمره عشایر و مردم لرستان قابل لمس است زیرا تا چندی پیش که بیشتر مناطق عشایری فاقد جاده بود، اسب نه تنها عمده ترین وسیله حمل و نقل بلکه یار و یاور کوچ نشینان در میدانهای نبرد و مایه اعتبار اجتماعی آنها بود. در پای این همسانی و تشابه را به عنوان نمونه در اشعار الله مراد شاعر لرستانی، وقتی که به توصیف نعیمان (نهیمن) اسب سردار اکرم (نظرعلی خان) رئیس ایل طرهان در ملاقات با امیر مفخم بختیاری و مرتضی قلی خان صمصام السلطنه پرداخت ملاحظه می کنیم:

خبر چون بیامد به نزد امیر	که آمد سپاهی زگردان شیر
به اطراف شهر است آن رزم خواه	بدانیم در سر چه دارد هوالله
بر مرتضی خان بیامد امیر	بدو گفت ای پردل شیرگیر...
بین تا نعیمان در آنجا چه کرد	تعجب دلیران یلان نبرد
بینید از غیرت اسب او	خجل چون نماید به میدان عدو
چه سردار باشد دو به دو	کشیده یکی شیهه ای باشکوه
نه یک بود نه دو نه سه بد چهار	چو تندر خرو شد به فصی بهار...

شاهنامه خوانی در بین ایلات و عشایر لرستان، به وسیله برخی افراد که سواد مکتبی داشتند صورت می گرفت اما این افراد بر خلاف نقالان شهری، زندگی خود را از راه شاهنامه خوانی تامین نمی کردند. شاهنامه خوان لر پیش از هر چیز باید خوش صدا باشد چرا که شاهنامه خوانی، خنیاگری است که سابقه آن به زمان اشکانیان می رسد. (روستایی، 1378:135)

برخی از سران ایلات و عشایر، همواره شخص شاهنامه خوانی را در دستگاه خود داشتند که به هنگام بزم و رزم در جمع حضور می یافتند. شرکت شاهنامه خوانان در مجالس بزم و میدانهای رزم، همواره مایه برانگیختن روح سلحشوری، شجاعت و احساسات غرور آمیز می شد. سردار اکرم در جنگهای عشایری از دو شیوه خاص بهره مبرده است که گزینش هریک از آن دو در شرایط مناسب، عامل موفقیت‌های وی در برخوردهای سخت و سهمناک بوده است. نخست اینکه با حملات شبانه که به نام شبیخونهای نظر در منطقه شهرت تام داشت؛ نا به هنگام و چون صاعقه بر یر دشمنان خود فرود می آمده است و دوم برای تقویت و تحریک شجاعت سواران خود توسط شخصی به نام احمد یادگار معروف به احمد شاهنامه خوان که در سفرهای جنگی همیشه همراهش بوده با روشی خاص و آوایی بلند از اشعار رزمی حماسی شاهنامه استفاده می کرده است.

شاهنامه خوانان، افراد تیزهوشی بودند که اشعار شاهنامه را با توجه به شرایط زمان و مکان می خواندند.

از اینرو شاهنامه خوانی به سبک دلنشین و قصه گویی از ماجراهای شیرین شاهنامه از عناصر فرهنگ بی بدیل عشایر لرستان با ویژگیهای خاص خود به شمار می آید. آنان بیشتر به داستان مناجات زال با خداوند و تولد رستم، کشته شدن کهزاد به دست رستم، تراژدی رستم و سپهراب، جنگ رستم و اسفندیار، ماجراهای بیژن و منیژه و ... دلپستگی وصف ناپذیری دارند. (روستایی، 1378:136) دکتر سکندر امان اللهی اشاره دارد که کارکرد و عملکرد شاهنامه خوانی در فرهنگ عامه و بین عشایر لرستانی دارای اهمیت به سزایی است از جمله اینکه؛ شاهنامه خوانی وسیله ای برای سرگرمی است، شاهنامه خوانی در همبستگی ملی و انتقال آن بسیار موثر است، شاهنامه خوانی در برانگیختن احساسات رزمی، نقش آفرینی دارد، شاهنامه خوانی در گسترش روحیه جوانمردی و پهلوانی بسیار موثر است، شاهنامه خوانی در گسترش زبان فارسی حائز اهمیت است، شاهنامه خوانی می تواند روح شعر و شاعری را به جان ایلات و عشایر و... بدمد. به همین علت سبک شاهنامه الگوی اساسی سرودن شعر در بین ایلات و عشایر لرستان بوده است. لرها چه در سرودن شعر و چه در نامه نوشتن و تهدیدات جنگی، همیشه به نحوی از اشعار شاهنامه اقتباس و یا نقل کرده یا می کنند که در این میان دیوان الله مراد شاعر بالا گریوه لرستانی با نام هشیارنامه یا شاهنامه مختصر گواهی بر این ادعاست.

### شاهنامه خوانی در ایل بختیاری

ایل بختیاری یکی از ایلات کهن و اصیل ایران زمین است که به اقتضای روحیات سلحشوری و جنگاوری و آرمان خواهی اش، از دیرباز با شاهنامه و اساساً مقوله حماسه، انس و الفتی ازلی داشته است. در واقع در هر سیاه

چادری شما به نوعی شاهنامه را پیدا می‌کنید. این سنت گویا در ایل ما رسم بوده که مادران در خورجین جهیز دختران، شاهنامه را نیز به ودیعت می‌گذاشته‌اند. این رسم فرهنگ ماست و امیدواریم این سنت که بار دیگر در جهیز دختران ما برای تداوم فرهنگ ادامه پیدا کند. شاهنامه‌خوانی، اگرچه در حوزه فرارود است و فرارود به لحاظ جغرافیایی در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر، اما شگفتا که این حماسه در ایل بختیاری و در فرهنگ زاگرس، خصوصاً زاگرس میانی، منزلت و اهمیت بسیاری دارد و همواره صدای شاهنامه‌خوانان که مبتنی بر غرور و حماسه و بالندگی است از سیاه چادرها برمی‌آید. به دو مورد تاریخی هم اشاره کنم. در هنگام فتح قندهار توسط سپاهیان بختیاری در زمان افشاریه، هنگامی که نادر در خواب بود، بختیاری‌ها صبحگاهان حمله کردند و با شاهنامه و هلله و گاله قلعه قندهار را فتح کردند و نیز در خاطرات مشروطه و یادداشت‌های تاریخی آمده، هنگامی که اصفهان را فتح می‌کنند و به سمت تهران می‌آیند، این‌ها شاهنامه می‌خوانده‌اند. شاهنامه همواره بالندگی و غرور و عزت و افتخار را در بختیاری و گمان می‌کنم در هر ایرانی بیدار می‌کند.

اساساً باید گفت زمینه حماسه‌ها به شکلی نیست که تاریخ دقیقی برایش تعیین شود. سنت‌ها اصولاً پیرو نیازها، روحيات و خلییات یک جامعه و آحاد یک ملت به وجود می‌آیند. اگرچه شاهنامه در قرن سه و چهار توسط حکیم فرزانه طوس، فردوسی تدوین، گردآوری و در واقع بازآفرینی شده، این به منزله آن نیست که ایرانی‌ها فقط از هزار سال پیش فرهنگ حماسی و شاهنامه داشته‌اند، بلکه خود فردوسی نیز اشاره دارد که: «به گفتاردهگان کنون داستان، به پیوندم ازگفته‌ی باستان.» بنابراین به نظر می‌آید که فرهنگ اعصار کهن پهلوانی که بعضی مورخین هم اشاره می‌کنند که گویا فرهنگ دوره اشکانی است، در شاهنامه متجلی شده است. اما اساساً فرم و شکل خوانش طبیعتاً باید با نحوه اوزان هجایی و بعد موسیقی قوافی، اشعار هیروئیک و یا پهلوانی هماهنگ باشد. وزنی که فردوسی انتخاب کرده، یعنی این بحر «فعولن فعولن فعولن فعول» نوعی ضرباهنگ بیدارکننده و ریتم کوبنده دارد که خیلی با روحيات و خلییات بختیاری‌ها هماهنگ است که قومی بوده‌اند که همواره در کوهستان‌ها زندگی می‌کرده‌اند و همواره در جنگ‌ها بوده‌اند و همواره جزء کسانی بوده‌اند که از فرهنگ و کیان و مام میهن ایران دفاع کرده‌اند. آنها تنها قومی هستند که شاید هیچگونه تعلقات فرامرزی هرگز نداشته‌اند و همواره برای ایران و برای ایران‌زمین زندگی کرده و جان‌فشانی کرده‌اند. در نتیجه این سنت در این قوم تداوم پیدا کرده و نسل به نسل و سینه به سینه و روایت به روایت از پدران به فرزندان تداوم پیدا کرده و قومی است که من از دوران کودکی به یاد دارم، همواره مجلس شاهنامه‌خوانی یکی از سنت‌های آن بوده است. در سوگواری‌ها خصوصاً مردان هرگز این سوگینه‌هایی که اخیراً در مراسم سوگواری خوانده می‌شود که در واقع گاگریوهائی هستند که به نوعی سوگینه‌خوانی کهن است، نمی‌خواندند. این را زنان می‌سرودند و می‌خواندند و مردان در سوگ بزرگ‌مردان، شهیدان، قهرمانان و پهلوانان در واقع شاهنامه می‌خوانده‌اند.

مثلاً سوگ سیاوش را می‌خوانده‌اند یا سوگ اسفندیار یا ایرج را. بنابراین این روحیه و این لحن و خوانش در فرهنگ حماسه و بختیاری یکی از سنت‌های دیرین و رایج است که همواره بر این اصل استوار بوده که «هر آن کس که شهنامه‌خوانی کند، چه مرد و چه زن پهلوانی کند». اشعار نظامی در خسرو شیرین خصوصاً، شکل

بزمی دارد و گونه‌ای از ادبیات لیریک یا ادبیات غنایی در فرهنگ ایرانی است که بختیاری‌ها هم از آن بهره می‌برند. اما در بعد حماسی و یا اپیک‌اش همین شاهنامه است. ما هم مردان بزم داشته‌ایم و هم مردان رزم.

خوشبختانه این جریان اخیراً دوباره توسط نسل جوان دارد احیا می‌شود و تداوم پیدا می‌کند. در روح و فرهنگ ایرانی هرگز شاهنامه نخواهد مرد. بقول حکیم فرزانه طوس، کاخی را برآورده است که از باد و باران نبیند گزند.

بنا کردم از نظم کاخی بلند

که از باد و باران نبیند گزند

بناهای آباد گردد خراب

ز باران و از تابش آفتاب

حقیقتاً این بنا و این شکلی که فردوسی در شاهنامه ایجاد کرده است، برای همیشه با هویت و با کارنامه فرهنگ ایرانی چنان آمیخته که تا ایران زنده است شاهنامه نیز زنده خواهد بود. شاهنامه مقوم فرهنگ ایرانی است. این سنت در ایل ما و در فرهنگ ایران زمین و اقوام مختلف، خصوصاً در اقوام زاگرس‌نشین، مثل کردها، لرها و لک‌ها در شکل‌های مختلف بوده است. در آذری‌ها هم شاهنامه را داریم ولی در اقوام زاگرس‌نشین این سنت تداوم بیشتری داشته است. این سنت خوشبختانه در این شرایطی که نسل جوان ما تا اندازه‌ای هویت حقیقی‌اش به مخاطره افتاده و کمتر به سراغ اصالت‌ها می‌رود، ضرورت‌اش دو چندان شده است. باید تلاش بیشتری شود تا ما با شناسنامه و هویت فرهنگی خودمان به دهکده جهانی وارد شویم. هیچ منافاتی ندارد که ما از این سبقه و سابقه و رنگ و بوی خودمان، علی‌رغم احترامی که به همه ارزش‌های فرهنگ جهانی و جغرافیای جهان و افکار آزاد جهان داریم، استفاده کنیم.

به قول جواهر لعل نهرو، برای جهانی شدن نخست باید بومی بود. ما این تعاریف را نشناختیم و نمی‌دانیم. اینها ما حاصل تجربه ذائقه، تفکر و نگره و هستی‌شناسی ایرانی ماست که بخش عمده‌اش در شاهنامه هست. نه تنها حماسه، بلکه شاهنامه منظر حکمت و تعلیم و تربیت و دین و آیین و رفتار و سلوک و هنجارهاست.

حقیقتاً شاهنامه یک اثر گران سنگی است سرشار از جنبه‌های مختلف، داستان‌های حماسی، داستان‌های عاشقانه و داستان‌های پهلوانی، یاس و امید و... همه این جنبه‌ها در شاهنامه مستتر است. با این اوصاف که هم اکنون موسیقی‌های متنوعی دارد ذهن موسیقی ایرانی را خدشه‌دار می‌کند، شاهنامه‌خوانی یکی از گونه‌هایی است که خوشبختانه اخیراً با اقبال جوانان و اقبال مردم روبه‌رو شده و قوم بختیاری به دلیل آن سبقه و سابقه‌اش، دارد اینکار را تداوم می‌بخشد. اما در خصوص شاهنامه‌خوانی در سی میلی، شهری که در سی مایلی شهر مسجدسلیمان، یکی از شهرهای بختیاری نشین، این سنت خوشبختانه در حال حاضر به اهتمام مردان و فرهیختگان این قوم دارد تداوم پیدا می‌کند. در دوره‌های خیلی پیش این سنت خانوادگی بوده و معمولاً در

نوروز که مردان و زنان در کنار یکدیگر می‌نشستند، شاهنامه می‌خواندند. این سنت خوشبختانه امروزه از محفل خانوادگی به یک محفل عمومی تبدیل شده و مشاهده می‌کنید که حداقل چهار تا پنج هزار نفر از علاقمندان و شیفتگان فرهنگ ایران زمین، خصوصا جوانان و زنان و مردان بختیاری، گرد هم می‌آیند و شاهنامه می‌خوانند.

### تفاوت بین سبک شاهنامه‌خوانی در ایل بختیاری و سایر نقاط ایران

موسیقی اساسا عنصر و مقوله‌ای است که بشدت تحت تاثیر اکولوژی دیار و اقلیم‌های مختلف است و ذائقه، اقوام، لهجه، انواع سازها و عوامل عدیده‌ای در این امر موثرند که طبیعتا موسیقی اقلیم‌های مختلف ایران با هم تفاوت داشته باشند. بنابراین شاهنامه نیز اگرچه عنصر واحدی است و یک منبعی به نام شاهنامه فردوسی وجود دارد، اما طبیعتا در خوانش‌شان بعضی از ابیات گاهی پس و پیش می‌شوند، قوافی (قافیه‌ها) هم گاهی به هم می‌خورد، اگر هم به هم نخورد و رعایت شود، نحوه خواندن، لحن خوانش و اوزان خوانش کاملا بر حسب ذائقه و موسیقی جاری هر قوم تغییر می‌کند. به اقرار اساتید فرزانه‌ای که نام‌آوران حوزه ادب فارسی هستند و به شاهنامه کاملا اشراف دارند، نحوه خوانش شاهنامه بختیاری با همین لحنی که می‌خوانند یکی از اصیل‌ترین و دقیق‌ترین شکل خوانشی است که از دوره‌های کهن برای ما باقی مانده است. دلیلی هم بر این امر وجود دارد، چرا که بختیاری‌ها قومی هستند که به لحاظ جغرافیایی در کوهستان‌های صعب‌العبور زندگی کرده‌اند و اقوام مهاجر کمتر توانسته‌اند به آنها دسترسی پیدا کنند. زندگی کوچ نشینی نیز کمک کرده است که اینها وارگه به وارگه این سنت و آیین و موسیقی را در خورجین‌شان به همراه ببرند و در یاد و سینه‌هایشان داشته باشند.

بنابراین نه تنها در لحن و خوانش شاهنامه، بلکه در ابعاد مردم‌شناسی دیگر مراسم موسیقی، آیین‌های نمایشی و حتی نیایشی که در سطوح مختلف سنتی و آیینی موجود است، به گمان من بختیاری‌ها یکی از دست نخورده‌ترین اقوام ایرانی هستند زیرا که در صحراها و دشت‌های مرکزی نبودند، در مرزها نبودند و کمتر مورد تهاجم بیگانگان قرار گرفته‌اند و به اقرار همان اساتید عرض می‌کنم این لحن شاهنامه‌خوانی شان بسیار خوبی است. تقریبا دو نوع لحن را در شاهنامه‌خوانی بختیاری می‌توان نام برد؛ یکی حماسه‌خوانی است که با لحن کوبشی و سنگین و سخت است که معمولا مردان در مجلس می‌خوانند و همواره هم شاهنامه را به دلیل آن روحیه پهلوانی اجرا می‌کنند و بخش دیگر آن نازک‌خوانی است که لحن مترنم و لطیف‌تری است که بخش‌های مثلا بیژن و منیژه و زال و رودابه است که البته من کمتر دیده‌ام. اما همیشه در ایقانات موسیقی بختیاری به نوعی «ای داد، ای داد، ای بیداد» را خوانندگان شاهنامه ملحوظ می‌کنند که به نظر می‌آید حسرت بیداد و داد است که از دست رفته، همواره با یک حالت حسرت می‌خوانند و بسیار هم کوبشی و چکشی است. دقیقا رسم و آیین شاهنامه‌خوانی در بختیاری به این گونه بوده است که در مجلس و یا در یک ده و آبادی، مردان بر یک سکو می‌نشسته‌اند و چند متکا یا بالش‌های گرد کنارشان می‌گذاشتند. هنگامی که شاهنامه باز می‌شد، مردان هنگام خواندن شاهنامه، بر اثر غرور مستتر در فرهنگ شاهنامه مثلا «رستم و اشکبوس» و «ایران و توران» آنچنان دچار غرور می‌شدند و این انرژی در درون آنها متراکم می‌شد که آنها با این گرزها بر آن متکاها می‌زدند که پرها

به هوا انباشته می‌شدند و پراکنده می‌شد و یک فضایی ایجاد می‌شد و به نوعی یک فراافکنی از این انرژی متراکمی که بر اثر خوانش اصوات شاهنامه در ذهن خواننده و حتی شنونده ایجاد می‌شد. این به لحاظ دراماتیکی جزو ملزومات مجلس شاهنامه‌خوانی بختیاری بود. آدم‌های مختلفی، پیرمردهای مختلفی که در جشنواره طوس نیز شرکت کرده بودند. البته نسل شاهنامه‌خوان بختیاری بسیاری‌شان از دست رفته است. به ندرت دیگر پیرمردهایی را در روستاها و نواحی بختیاری پیدا می‌کنیم که اینها را به یاد داشته باشند. این حرکات، حتی این توجه و لطفی که برنامه شما نشان داده می‌تواند به اعتبار بخشی این سنت ایلی کمک بکند و امیدوارم زمینه‌ای بشود که این سنتی که در فرهنگ بختیاری ریشه‌دار و کهن و ارزشمند است، دوباره تکرار شود و جوانان ایرانی و جوانان بختیاری بار دیگر یکی از الحان موسیقی خودش را که مبتنی بر غرور و بالندگی و آزادگی است، باز یابد.

برای اولین بار یک نقال زن، گردآفرید، برنامه اجرا می‌کرد.

زنان بختیاری شیرزنانی هستند که دست کمی از مردان ندارند. نه تنها که «نشینند و زاینند شیران نر»، بلکه در عرصه حماسه ما شاهد زنان پهلوانی هستیم از جمله «گردآفرید» و همه زنان شاهنامه که اصلاً مقوله ویژه‌ای است. زنان شاهنامه هر یک منزلتی دارند. این سنت خوشبختانه در فرهنگ بختیاری بوده یعنی ما زنانی را داشتیم در بختیاری که کدخدا بوده‌اند. در دوران کودکی خود من بیاد دارم در یک روستای «شیوند» که در زاگرس میانی است، در شمال شرقی خوزستان، در نواحی «ایذه» و «دهدز»، یک زن کدخدا بود. یعنی بحث شایسته‌سالاری، بزرگی، تدبیر، تدبیر و مدیریت است، نه بحث جنسیت. یعنی درست زمانی که اقوام دیگر شاید زنان را زنده به گور می‌کردند. ما در شاهنامه هم داریم که «آذر میدخت» و «پوران دخت» چنان به منصب شاهی می‌رسیدند که منزلت والایی داشتند. بنابراین زنان دست کمی از مردان نداشتند. این سنت شاهنامه‌خوانی هم در میان زنان بختیاری بوده است. یعنی زنانی بوده‌اند که شاهنامه را به خوبی از بر بوده‌اند و می‌خوانده‌اند و در ایل راه‌ها و کوچ راه‌ها شاهنامه را می‌خوانده‌اند. این سنت غریبی نیست. البته شکل جدیدی که دارد اجرا می‌شود، شکل تازه‌ای است. برای ما هم جالب است. باید تلاش کرد که برای نقل و روایت و شاهنامه‌خوانی با رنگ و سابقه‌ای که در ایل بختیاری دارد اعتبار بیشتری قائل شد. زنان نیز باید به نقل و روایت و حماسه و حماسه‌خوانی را همت کنند چرا که این الحان نوعی القاء فرهنگی است و مادران فرهنگ‌ساز اند. مادری که شاهنامه می‌داند، داستان شاهنامه را در خوانش‌اش، در لالایی‌هایش، آن رنج مادرانه را، آن حکمت مادرانه را که منبعث از فرهنگ شاهنامه است به کودکش انتقال می‌دهد.

به همین دلیل است که نام بسیاری از بختیاری‌ها، به‌خصوص مردان بختیاری از شاهنامه گرفته شده است. شاید بخش عمده‌ای از شمار اینها به دلیل همان زنان و مادران فرهنگ‌ساز بوده است. اصلاً خانواده‌ها با شاهنامه آشنا بوده‌اند. تهماسب، لهراسب، گشتاسب، سیاوش، فریبرز، کیکاووس اسامی متداول در فرهنگ بختیاری هستند.

**هم آیینی: شباهت های فرهنگی بین قوم لر و بخش اساطیری و پهلوانی شاهنامه**

مشترکات فرهنگی فراوانی را می توان بین جامعه ی دودمانی ، عصر اساطیری و پهلوانی شاهنامه و اقوام لر ، به ویژه عشایر کوچنده ی این قوم پیدا نمود که به طور گذرا به برخی از این مشترکات اشاره می شود :

مرز بین عشق و هوس در عشایر ، تقریباً همان است که در شاهنامه به تصویر کشیده می شود . چنان که در شاهنامه می خوانیم و در مناسبات عشقی بین « زال و رودابه » ، « رستم و تهمینه » « بیژن و منیژه » .... دیده می شود ، شرم و آزر و ستر عفاف ؛ حضور قابل درگی دارد . بوالهوسی و سبک سری ، جز در رفتار غیر متعارف و غیر اخلاقی سودابه ی انیرانی که بدان سبب رسوای خاص و عام بود دیده نمی شود ؛ در بین قوم لر نیز ، این گونه عشق و عاطفه عمدتاً ارزش و اعتبار دارد . متانت و خویشتن داری زنان لر در قبال هوس های شبه عاشقانه ، از آنها ، اسطوره ساخته است . « قدم خیر قنی » و « نازار ص میی » که در اشعار شاعران و ترانه سرایان ماندگار شده اند ، نمونه ای از این قبیل هستند .

ولادت پسر ، در بین عشایر لر ، همانند تولد « رستم » ، « سهراب » و دیگر زایمان های شاهنامه ای رویدادی مهم و شادی آور است . پرورش کودک هم کمابیش به همان شیوه است . مادر لر ، همان آرزوها و آرمان های مادر سهراب و همان بیم وامیدهای او را دارد ، و به همین جهت است که زاری مادران لر ، برای مرگ « سیاوش » و « سهراب » از یک هم دردی و احساس واقعی سرچشمه می گیرد و نوعی فرافکنی است .

شیوه های رفتاری زنان و مردان لر در سوگ عزیزان ، مویه سرایی و نوحه خوانی شخصیت های شاهنامه را تداعی می نماید . رسم « گیسو بریدن » ، « چاک کردن پیراهن » ، « خراشیدن صورت » ، « خاک و گل بر سر مالیدن » ، « یال و دوم اسبان بریدن » ... که تا چندی پیش در بین عشایر لر موسوم بود و امروزه هم در مواردی اجرا می شود ، از رسوم شناخته شده ی شاهنامه است :

رستم در مرگ سهراب چنین می کند :

همه جامه بر خویشتن بردرید .....

همی ریخت خون و همی کند موی سرش پر زخاک و پراز آب روی

فرنگیس ، دختر افراسیاب و همسر سیاوش ، پس از قتل ناجوانمردانه ی شوهرش به فرمان پدرش چنین می کند :

همه بندگان موی کردند باز فرنگیس مشکین کمند دراز

برید و میان را به گیسو بیست به ناخن گل ارغوان را بنخست

همی کرد نفرین همی ریخت آب که دور از برجان افراسیاب

و دور از فرنگیس ، رستم در جای دیگری برای مرگ سیاوش چنین می کند:

بریده « فش » و « دم » اسب سیاه همه جامه چاک و نه بر سر کلاه

... همه جامه کرده کیود سیاه همه خاک بر سر به جای کلاه

و این رفتارهای سوگواره ای ، نه تنها با گوشت و پوست و تمام وجود توسط مردم لر احساس می شود ، بلکه خود بدان التزام عملی دارند . علاوه بر این ، بسیاری از آیین ها و رسوم مورد پسند شخصیت های شاهنامه ، چون بستگی دودمانی ، سادگی ، مهمان نوازی ، غیرتمندی ، پای بندی به دوستی ، شجاعت ، دلیری ، بخشندگی ، دادگستری و ظلم ستیزی و باوردهای مذهبی ، از ویژگی های برجسته ی قوم لر است . شباهت بین فرهنگ معرفی شده توسط حکیم توس و قوم لر ، به حدی زیاد و نزدیک است که می توان به قرینه ی آن و با اقتباس از زندگی فعلی عشایر لر ، رسوم ناگفته ی عصری اساطیری ایران را بازسازی نمود . شاید دلیل این نظریه را در این جست و جو نمود که به طور کلی ؛

عشایر ( کوچ نشینان ) ایران ، بسیاری از سنت های باستانی را که هم خوانی زیادی با فرهنگ و سنن ایرانیان باستان از جمله اشکانیان کوچ نشین دارد ، پاسداری کرده اند ، و از این جهت ، گفتار شاهنامه برای عشایر کاملاً مانوس و گیرندگی فراوان دارد . جامعه ی عشایر همانند جامعه ی باستانی زمان اشکانیان و پس از آن ، ویژگی هایی چون شجاعت ، نیروی جسمی ، سواری و تیر اندازی ، گردن فرازی ، بی باکی ، گذشت ، مهمان نوازی ، تعصب قومی ، جوانمردی و غیره را ارج می نهد . بنابراین ، بسیاری از گفته شاهنامه ، گویی در وصف رادمردان عشایر و بیان ارزشها و فرهنگ جامعه ی عشایری است ( امان اللهی ، 1376 : 290 ) .

در زمینه ی هم آیینی بین عشایر لر و پهلوانان شاهنامه ، می توان به ارجمندی « فرهنگ داد » و حضور نوعی « دموکراسی دودمانی » و آزادی و استقلال فردی اشاره نمود که پژوهش ارزشمند آقای جوانشیر ما را از پرداختن بدان بی نیاز کرده است ( جوانشیر ، 1380 ) . هم خوانی ها و همسانی های بسیار دیگری بین عشایر لر و محتوای شاهنامه وجود دارد . می توان گفت : عنایت و علاقه ی عشایر لر به شاهنامه ، از ذات و ماهیت زندگی آنها ، و تشابه آن با مجموعه فضای حاکم بر بخش هایی از شاهنامه ، سرچشمه می گیرد .

### کاربردهای شاهنامه در عشایر لر

انس و الفت لرها به شاهنامه و استفاده ی مستمر از آن در طول سالیان و در مراحل مختلف زندگی ، علاوه بر تقویت هم پیوندی هایی که به اختصار مرور شد ؛ نقش و کارکردهای مستعدی برای این « ساده ترین و دلپذیرترین اثر هنری زبان پارسی » ( رضا ، 1369 : ده ) در جامعه ایجاد نموده است . به عبارت دیگر ، مردم در زندگی روزمره خود ، بر حسب موقعیت و شرایط ، به گونه های مختلف از اشعار این کتاب گرانسنگ ، به طور موثر بهره گیری می نموده اند : شاهنامه برای مردم لر در ایام فراغت ، به عنوان تنها و بهترین وسیله ی



سرگرمی به هنگام احتمال یا وقوع تهاجم بیگانگان؛ بسان ابزاری محکم و استوار و چون ملاط همبستگی ملی؛ برای برانگیختن احساسات رزمی و گسترش روحیه ی جوان مردی و پهلوانی عمل می کرده است و در عرصه ی فراگیر تاریخ، نقش انتقال فرهنگ ملی، گسترش زبان شیر فارسی و سرمشقی برای شعر و شاعری بوده است (امان اللهی، 1376: 297 - 292).

### کارکرد رزمی شاهنامه

اشعار معروف ترانه «دایه، دایه وقتی جنگه» در دوره ی استبداد پهلوی، یک حماسه بود و حماسه می آفرید، و به صورت یک سرد ملی درآمده بود. «ادبیات قوم لر، موسیقی قوم لر، کل فرهنگ این قوم؛ زیر سیطره ی شاهنامه است. تقریباً وقتی شعرهای غنایی و لری را مطالعه می کنیم، می بینیم باز دست مایه های حماسی دارد. تشبیهاتی که از تن معشوق صورت می گیرد باز مرتبط است با جنگ افزارها. حالا آن بخش های حماسی و صرفاً حماسی این ادبیات به جای خودش، مثلاً فرش می کنیم:

سرهنک دل کاغذی چادر تا کرد

تا تفنگ ید الله دگو صدا کرد

صد و سی سوارنه، نیا و بافه

اسب سوز یداله دم کرد کلافه

... تمام مردم این ناحیه از ایران زمین، بیش از بقیه ی نواحی دیگر نسبت به شاهنامه شیفتگی دارند ... چرا این طور است؟ چرا تعلق خاطر این قسمت از ایران به شاهنامه بیش تر شد؟ برای این که این بخش از مردم ایران، شبیه فضای شاهنامه را بیش تر در زندگی خودشان دارند. مردی و مردانگی و جنگ آوری این ناحیه از ایران ضرب امثل است (سرامی، 1379: 29 و 30).

تاثیر دلاوری های رستم و سایر قهرمانان شاهنامه، در وجود شخصی و فرهنگی عمومی عشایر، آن چنان تاثیری داشته است که مایل بوده اند، قهرمان محلی و عشیره ای خود را در قالب آنها بازسازی نمایند.

الله مراد، شاعر و تاریخ دان لرستانی که به پیروی از فردوسی، تاریخ ایران را نگاشته است، سرداران و خوانین لرستان را در قد و قواره ی قهرمان شاهنامه توصیف کرده است. «گفته می شود، رضاشاه دستور داده بود کتاب شاهنامه را از بین ایلات و عشایر لرستان جمع آوری کنند؛ زیرا، به وی خبر داده بودند که ایلات و عشایر، پس از شنیدن اشعار شاهنامه و آشامیدن دوغ! اسلحه بر می دارند و با شدت تمام با ارتش می جنگند» (امان اللهی، 1376: 297). اسکندر خان عکاشه، که قبلاً بدان اشاره شد، هم رزمی عشایر و قهرمانان شاهنامه را به خوبی نشان می دهد. به چند مورد از آنها، نمونه وار اشاره می شود:

1- اسکندر خان از قول والد ماجدش، مرحوم محمدرضا خان، حکایت یکی از جنگ های ظاهراً فرامرزی

را، که اقوام مختلف من جمله لُرهای بختیاری در آن شرکت داشته اند، چنین توصیف می کند:

فتح اله خان ( یکی از سرداران ایل بابادی ) رو به تابعین خود نمود که فردا به یاری خداوند و به همت شاه خراسان ، نبرد او را پذیره می شوم ، هر چه بادا باد .

چو فردا برآید خور از کوهسار  
برزم آن آیم چه شیر شکار  
به شمشیر هندی در این رزم گاه  
برو می کنم رزو روشن سیاه

جعفرقلی خان ، که جوانی ناآزموده و بی تجربه بود ، با شنیدن این مطلب دنیا در نظری تیره گردید ، و از فراق عمومی خویش ترسناک بود ، و دامن عمومی خود را گرفته و او را با عجز و الحاح از این مخاطره هولناک منع می نمود . همراهان نیز با جعفرقلی خان هم داستان شدند شاید او را از این حرکت باز دارند ، فتح اله خان که طبعش به این کار راغب بود و غیرت فطری و شجاعت ذاتی که در نهاد همه ی جوانان غیور ایل جلیل بختیاری است ، در مغزش به هیجان در آمد و شمشیر را از غلاف کشیده هر دم خود را نوید می داد:

همی گفت فردا به دشت نبرد  
همان ناپدید آید از مرد مرد

همین که خورشید جهان تاب در زوایای مغرب متواری شد ، فتح اله خان روانه ی حضور غلامحسین خان ، سردار کل ، گردید . اذن بار یافت و مطالب خود را تمنا نمود . سردار ، نظری بر او انداخت و او را پیش طلب نمود و رویش را بوسید . پس از تحسین و آفرین ، فرمود : حیف می دانم که یک نفر سردار نجیب خود را که در شمشیر رانی مهارت ندارد ، به جنگ این زندگی بی نام و ننگ فرستم ، خدای نخواستہ اگر چشم زخمی برسد ، یلان جملگی دل شکسته شوند . عاقبت اذن حاصل کرده و چند شعری از اشعار آبدار حکیم توسی به آوازه لُری برخواند و روانه ی منزل شد ، و شب دو سه ساعتی مشغول واری و ترتیب اسلحه و شمشیر شد و در آن شب طبل جنگ را به نام فتح اله خان زدند . سحرگه که آفتاب از کوه سر برزد ، دلیران ایران و دلاوران رومی از دو رویه صف راست کردند . سوار جنگ آزمای رومی ، جولان کنان به میدان درآمد و به پرخاش و هیاهو همآورد طلب کرد . از این طرف فتح اله خان که مہیای جنگ بود ، اسب خود را به جولان در آورد ، مانند بلای ناگهان ، گوازه زنان با رومی روبرو شد و بدین شعر مترنم گردید :

بدو گفت کای مرد رزم آزمای  
هماوردت آمد نرو باز جای

کسانی نگه کرد و خیره بماند  
عنان را گران کرد و او را بخواند

بہادر رومی که مردی سپاہی و اهل نظام بود ، نہیب داد چیست چپ راست ؟ فتح اله خان کہ از مقامات ( مقررات ) چپ و راست خبر نداشت ، شمشیر را کشیده امان نداد کہ چه می گوید ، سررکاب راست شد چنان بہ زیر کتفش زد کہ سردستش مانند خیار تر بہ یک طرف افتاد ... دلاوران بختیاری و قشون ایران کہ این را مشاهده نمودند ، یک بارہ صدای آفرین را بہ چرخ برین رسانیدند و ... بہ یک حملہ سپاہ رومی را از جای برداشته و از کشته پشته ساختند ( عکاشہ ، 1365 : 77 و 78 ) .

2- درگیری که بین غارتگران قشقایی و طایفه ی اسکندر خان روی می دهد ، توسط وی چنین گزارش می شود :

... دستور دادم ... دور و نزدیک ایشان ( قشقایی ها ) مشغول کرده تا من با سوار برای جلوگیری و راه بندان بروم :

بینم تا مهر و کین و قضا نوازد که را ، خوار سازد که را

عبد اله خان اخوی ، بعضی مال اندیشی کرد که ما در سرحد قشقایی و اقلیم ، اگر کشت و قضا شد بعدها نگرانی دارد . جسارت کرده گفتم :

نداری اگر همچو مردان نبرد برو ، گرد مردان جنگی مگرد !

رکاب زنان تاختیم با پنج سوار برای گردنه ، ... به آواز بلند همدیگر را همی بر شمردندی ، یک نفر به ایشان چنین گفت :

گمانم که از جان سیر آمدید که اینک به چنگال شیر آمدید

فلان فلان شده ها بختیاری ها را بیضایی تصور کرده اید :

شود زهره ی شیر در بیشه آب اگر بشنود نام افراسیاب

ترک در جواب همی گفت :

همانا که تو جنگ نادیده ای صدام بسم اسب نشنیده ای

کجا دیده ای جنگ جنگ آوران ؟ کجا خورده ای ضرب گلز گران ؟

3- ... گفتم خدا خیر به شما بدهد رهام گورز شده ای همه در امورات لازمه سد می شوید ... چون خیلی ممانعت کرده بود ، این شعر را خواندم :

مرا این تیغ کاندرا میان بسته ای ز مردان جنگی که را خسته ای ؟

تند شدند ، کم و زیاد بسیار گفت و از مجلس بیرون رفت ( عکاشه، ص 327).

4- ... به آواز بلند سردار جنگ را خواند و این اشعار را بیان فرمود :

چنین گفت هومان به فرشید رود که با قلب گه جست باید نبرد

فریبرز باید که از قلب گاه گریزان بپوید به پشت سیاه

پس آسان بود جنگ با میمنه به چنگ اندر آریم یک سر بنه

5- ... امان الله خان : گفت خان می خواهی با تفنگچی موری و قندعلی درگیری بکنید : مگر شاهنامه

نخوانده اید که فرماید :

دلیران زخفتان بریده کفن

دل مرد بددل گریزان زتن

نهیب داد یا الله معطل نشوید!

من اکنون پیاده کنم کارزار

تو قلب سپه معطل نشوید!

آنچه بیان شد ، نشان دهنده ی نمونه حضور و حکومت فرهنگ شاهنامه در گفتار ، رفتار و اندیشه ی عشایر لر است . در جنگ های محلی و فرامحلی ، « شاهنامه خوان » یکی از عناصر اصلی نیروهای رزمی بوده است . وی که فردی با سواد ، شجاع ... و با صدایی رسا و گیرا بوده ، در کنار رزمندگان پیش آهنگ ، با خواندن اشعار رزمی شاهنامه ، آنها را تهییج ، تحریک و تشویق به دلآوری می نموده است ؛ چنان که در اثر ارزشمند عکاشه ملاحظه شد. کهن سالان لر ، که در ایام جوانی دستی در جنگ های قبیله ای داشته اند ، خاطرات بسیاری از شاهنامه خوانان اردو دارند . یکی از فرهیختگان این قوم ، چگونگی برگشتن ورق را ، در یکی از جنگ های محلی ، تحت تاثیر یکی از اشعار شاهنامه چنین حکایت کرد : پایان دوره ی قاجاریه ، احتمالاً حدود سالهای 98-1295 بین ایل پاپی و سگوند از ایلات لرستان بر سر تصرف منطقه ی معروف و تاریخی « گریت » جنگ سختی روی داد ، که طی آن ابتدا سگوندها به سرکردگی مرحوم شیخ محمدخان و محمد حسین خان شکست می خوردند ، و در حال فرار از منطقه ، شاهنامه خوان آنها به نام میرزا بونلی ( باباعلی ) که حتی در حین عقب نشینی دست از هشیاری و تهییج رزمندگان برنداشته بود ؛ با دیدن گردی از عقبه ی طرف مقابل و به تصور رسیدن امداد و گروه تازه نفس با صدای رسا ، این شعر منتسب به شاهنامه را می خواند :

سر سرکشان رستم نامدار

چو گردی برآمد چه گرد سوار

و با غیرت دهی و خواندن اشعار دیگر ، شکست خورندگان را به مقاومت دعوت می کرد و در ضد حمله ، ایل پاپی ، برخلاف انتظار به کلی شکست می خورد و منطقه را در این مقطع ترک می نماید . باور همگان و ناظرین واقعه بر این بوده که محرک و عامل اصلی پیروزی ، « میرزا بونلی » شاهنامه خوان بوده است .

### نتیجه گیری

جهان بینی ژرف و حکمت والای فردوسی ، قرن ها اثر جاویدان شاهنامه را پاسخ گوی «آمال» و «آلام» ضمیر آگاه و ناآگاه ، و منادی عزت و اصل و نسب فردی و جمعی ایرانیان در حوزه ی بزرگ فرهنگی - تاریخی خود نموده است . « نظم و ابداع بایسته ترین موضوع و مطلب ، با شایسته ترین شیوه ی بیان و برخورداری از موهبت اقبال عموم و خواص ، در مدت یک هزاره ، سه امتیاز منحصر به فرد این شاهکار جهانی است . لرها ، به عنوان یکی از کهن ترین و میراث دارترین اقوام ایرانی ، این اثر گران قدر را به عنوان راهنمای زندگی فرهنگی ، اخلاقی

و اجتماعی، طی قرن های متمادی صمیمانه پاس داشته اند. هم نوایی زندگی این قوم در شرایط سخت جغرافیایی و دشواری شیوه های گذران زندگی با نوع زندگی ساده، بی آلایش، حماسی و دودمانی قهرمانان شاهنامه، از یک طرف دستور العمل و آیین نامه ی زندگی واقعی آنها در بزم و رزم، در فراغت و کار، در فرهنگ و رسوم و ... بوده و از طرف دیگر، کانال و بستر ارتباطی این قوم با سایر اقوام ایرانی بوده است.

شاهنامه ی فردوسی، بی شک، یکی از منابع اصلی فرهنگ ایرانی است. فردوسی خلق و خو و ابعاد مختلف زندگی اجتماعی ایرانیان را به بیانی شیوا در شاهنامه منعکس نموده است. به همین دلیل همواره در میان ایرانیان مورد توجه بوده است، اما در این میان علاقه و عشق لرها به شاهنامه وصف ناپذیر است. سادگی، روانی و حماسی بودن زبان شاهنامه همراه با بیان شیوای آن از صحنه های رزم، دودمان، نسب، خلق و خوی و شیوه های مبارزه، غلبه و شکست پهلوانان در مصاف با دشمنان، با ویژگی های زیستی، فرهنگی و دیگر مناسبات اجتماعی لرها قرابت زیادی ایجاد کرده است. به همین دلیل شاهنامه خوانی در میان عشایر لر به شکل یک سنت پایدار درآمده و در طول زمان کارکردهای مختلف آموزشی و تربیتی، گذران اوقات فراغت، تهییج رزمندگان به هنگام نبرد، حفظ زبان، سنت ها و رسوم، برقراری ارتباط با اقوام دیگر، روان درمانی جمعی و سرانجام نام گذاری یافته است. ( موسوی نژاد، 1383، ص 105 )

شاهنامه خوانی از گذشته های دور تاکنون از آئین و رسوم رایج در میان بختیاری ها بوده است به طوریکه شاهنامه معمولا به دست بزرگ ایل و در پایان به دست بزرگ خانواده خوانده می شده است و همواره جوانان در ایل های بختیاری سعی در یادگیری و از بر کردن آن داشتند زیرا افتخار بسیار بزرگی در میان این قوم محسوب می شده است. دلیل اصلی جذابیت شنیدن شاهنامه خوانی در آن بود که نقالان با طرز بیان خاص، تکیه کلامها، حرکات و تا حدودی نقش قهرمانان را بازی کردن، تاثیر داستان را صد چندان می کردند.

قوم لر از جمله، بختیاری ها از قدیمی ترین اقوامی هستند که شاهنامه خوانی در شب های ویژه به خصوص شب یلدا در میان آنها رواج داشته است به طوریکه در "شب چله" بنا بر یادمان هایی نیکوی کهن در زمستان ها از کرسی های سنتی چوبی که در زیر آن زغال داغ قرار داشت بهره می گرفتند و لحاف سنتی بزرگی با نقشهای ترنج روی آن می انداختند و در سینی بزرگی به نام "مجمع" انواع تنقلات مانند گردو، کشمش، بادام، سنجد را می گذاشتند و پای شاهنامه خوانی بزرگان ایل می نشستند. به هر حال این سنت دیرین هنوز هم در برخی از مناطق شهرستان های بختیاری نشین لرستان استمرار دارد ولی آنچه باید به آن توجه شود آن است که این سنت به رغم حضور برخی از شاهنامه خوانان فعال دیگر رونق گذشته را ندارد و باید احیا این سنت کهنه لرها مورد توجه قرار گیرد. به بیان دیگر، شاهنامه ی فردوسی، عشایر و طوایف لر را از سویی با تاریخ، فرهنگ و سنت های ارزشمند نیاکان شان آشنا کرده و از سوی دیگر، زبان و درک مشترکی را میان آنها و سایر هم میهنان و حتی ملل مجاور، فراهم ساخته است؛ در حالی که آثار دیگر فاقد چنین عملکردی بوده اند گرچه امروزه بر اثر رخدادهای دگرگون ساز اجتماعی - اقتصادی و تنوع ابزار و فن آوری های نوین، کارکردهای

شاهنامه تقریبا رها و تعطیل شده اند ، ولی هیچ کدام از آنها به اندازه ی شاهنامه قدرت هویت بخشی به نسلهای فعلی و آینده را ندارند .

منابع و مأخذ:

- آقای، سیما؛ آقای، حمید رضا (1386) آئین شاهنامه خوانی عشایر ، نشریه فرهنگ مردم ، ش 21 و 22 (ص 148 تا 155)

- احمدی ، نصر ( بی تا ) مرفولوژی کرانه گمنام .بی نا : تهران.

- اقتداری ، احمد (بی تا ) خوزستان و کهکیلویه و ممسنی .بی نا : تهران.

- امان اللهی ، سکندر (1376) شاهنامه خوانی . نشریه لرستان شناسی شقایق .ش 3 و 4 .

- ایزد پناه ، حمید (1363) فرهنگ لری . ، تهران : انتشارات آگاه .

- بلان ، یانیک (1372) پژوهشی در ناگزیری گیل گمش . ترجمه ی جلال ستاری تهران : نشر مرکز .

- بهار ، مهرداد (1376) جستاری چند در فرهنگ ایران . تهران : انتشارات فکر روز .

- پور مندان ، مهران (1379) موسیقی کهن ایران . دایرة المعارف 1 جلدی تهران : حوزه هنری .

- بریون ، مارسل (1385) منم تیمور جهانگشا . ترجمه ذبیح الله منصوری . تهران : بهزاد.

- حبیبی فهلیانی ، حسن (1371). ممسنی در گذرگاه تاریخ . شیراز : نوید شیراز.

- حمیدی ، بهمن (1380) شاهنامه خوانی . تهران : نشر گستره.

- جوانشیر ، ف . م (1380) . حماسه داد. تهران : جامی .

- روشن ، محمد (1369) ماهنامه کلک 9 . خدای نامه ها وشاهنامه : تهران .

- رضا ، فضل الله (1369) پژوهشی در اندیشه های فردوسی . تهران : انتشارات علمی و فرهنگی ، جلد دوم

- روستایی ، محسن (1378) شاهنامه فردوسی در باور ایلات و عشایر لرستان . فصلنامه عشایری ذخائر انقلاب .ش 2 .ص 133-140

- درویشی ، محمد رضا (1376) آیین و آواز . تهران : حوزه هنری .

- دوستخواه ، جلیل (1380) حماسه ی ایران یادمانی از فراسوی هزاره ها . تهران : نشر آگه .

- دوبد ، کلمنت اوگاستس (1384) سفرنامه لرستان و خوزستان . ترجمه محمد حسین آریا . تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سرامی ، قدم علی (1379) سومین همایش فردوسی و شاهنامه . الیگودرز : اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان .
- قاسمی ، فرید (1378) کتاب لرستان 1 . تهران : انتشارات حروفیه .
- صفی نژاد ، جواد (1368) عشایر مرکزی ایران . تهران : امیرکبیر.
- ضیاءپور ، جلیل (1379) مازندران فردوسی کجاست ؟ شاهنامه شناسی 1 ، مجموعه مقالات سومین همایش فردوسی و شاهنامه ، الیگودرز.
- عسگری عالم ، علی مردان (1381) . پژوهش . خرم آباد : افلاک .
- عسگری عالم ، علی مردان (1382) . فلهویات (تک بیتیه‌های کهن سور و سوک به زبان لکی) . خرم آباد : افلاک .
- عکاشه ، اسکندر خان (ضیغم الدوله) (1365) . تاریخ ایل بختیاری . تهران : انتشارات فرهنگسرا.
- کزازی ، میر جلال الدین (1379) . شاهنامه ، نامه فرهنگ ایران . مجموعه مقالات سومین همایش فردوسی و شاهنامه . الیگودرز : اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان .
- کزازی ، میر جلال الدین (1372) رؤیا حماسه اسطوره . تهران : نشر مرکز .
- گرمودی ، میرزا فتاحان (1370) . سفرنامه ممسنی . تهران : مستوفی .
- گولد ، جولوس ول ؛ کولب ویلیام (1376) . فرهنگ علوم اجتماعی . ترجمه باقر پرهام و دیگران . تهران : انتشارات مازیار .
- مرتضوی ، منوچهر (1372) . فردوسی و شاهنامه . تهران : پژوهشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی .
- معین ، محمد ( 13 ) برهان قاطع . تهران : نشر امیر کبیر ، ص 777.
- موسوی نژاد ، ابراهیم (1375) گفتمان های اصلی در توسعه جامعه عشایری کوچنده . تهران : سازمان امور عشایر ایران .
- موسوی نژاد ، ابراهیم (1383) شاهنامه و شاهنامه خوانی در عشایر لر . فصلنامه مطالعات ملی .

– هایت ، گیلبرت (1376) ادبیات و سنتهای کلاسیک . ترجمه ی محمد کلباسی – مهین دانشور تهران :  
نشر آگه ،

Archive of SID